

از فحاشی تا سیاست دانشجویی حکمتیستها با هیاهو عقب می‌نشینند

رضا مقدم
۳۱ تیرماه ۱۳۸۷

کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها در داخل و خارج کشور کاملا شکست خورد و تنها یک بی‌اعتباری و آبرو ریزی برای احزاب، سایتها و فعالین دروغگوی این کمپین باقی گذاشت. این کمپین به عبث کوشید تا جای مقصر و مدعی را عوض کند و تحت لوای دلسوزی برای امنیت دانشجویان دستگیر شده در حرکت ۱۳ آذر سال ۱۳۸۶، حکمتیستها را که از سالها قبل دانشجویان را به حزب سیاسی نظامی خود منتسب می‌کردند، از زیر ضرب خارج سازد. بهترین شاهد شکست کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها این است که لیدرشان ناچار شده تا هر شنبه یک جلسه توضیحات شفاهی برای اطرافیان در شهر محل سکونتش بگذارد و سیاست دانشجویی حزبشان را توضیح دهد یا مبانی فکری اتحاد سوسیالیستی کارگری را نقد تئوریک کند! شکست کمپین فحاشی و اتهام زنی، حزب کمونیست کارگری و حزب اتحاد کمونیست کارگری را واداشته تلاش کنند تا شاید حساب رسوایی حکمتیستها را از منصور حکمت جدا کنند! اگر کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها در ترور شخصیت ما موفق شده بود، طبعاً نیازی به این کارها نبود.

ظهور و سقوط کمپین فحاشی

با مرور کوتاهی بر سیر کمپین فحاشی آغاز کنیم: با ابتکار محمد آسنگران از لیدرهای حزب کمونیست کارگری، مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری"، نویسنده آن و سایت تریبون مارکسیسم آماج تهمت و فحاشی قرار گرفتند که چرا بخشی از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران را به حکمتیستها منتسب کرده و از این نظر امنیت دانشجویان را دچار مخاطره کرده اند. (۱) بدنبال این نوشته، دو سایت "آزادی بیان" و "اتحاد کارگری" ستونی باز کردند تا بتوانند هر فحاشی و اتهام کثیفی را که در چننه دارند با دست باز و البته با وجدان آسوده در آن بگنجانند. (۲) بدنبال اینها حزب اتحاد کمونیسم کارگری، سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری و حزب حکمتیستها که همگی از همان اخلاق و وجدانی برخوردارند که طبعاً مواضع حزبشان و مباحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور

حکمت ایجاب می کند، اطلاعیه دادند تا نقش آشکار حکمتیستها را در ضربه به دانشجویان بپوشانند و به مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری"، نویسنده و سایت منتشر کننده آن، تریبون مارکسیسم، اتهام کثیف "کار پلیسی" بزنند. امری که در تمام مکاتب، فرهنگها و ایدئولوژیها در زمره مذموم ترین هاست. در تمامی تمدنها پنهان کردن مقصر و انداختن قصور به گردن دیگران غیر انسانی شمرده می شود. این یکی از روشهای زیر بنایی در سیستم قضایی رژیم اسلامی است که مقصران مصونند و افشا کنندگان مقصراند و مجازات میشوند.

در همین راستا، نمونه زنده اخیر در سیستم قضایی جمهوری اسلامی حوادث دانشگاه زنجان است که هنوز مورد بحث می باشد. در حوادث دانشگاه زنجان افشا کنندگان فردی که قصد تجاوز به یک دانشجوی دختر را داشته و حتی خود دانشجوی دختر دستگیر شده اند و البته با این استدلال محیر العقول جعفر گل محمدی، دادستان زنجان، که "افشای گناه از خود گناه مهم تر است". کمپین کثیف حکمتیستها، سایتها و احزاب اعوان و انصارشان بر همین مبانی ارتجاعی در سیستم قضایی رژیم اسلامی متکی بود که کوشید تا جای مقصر و مدعی را عوض کند. مضحک آنکه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دانشگاههای تهران که بعضی از اعضایشان با کمپین حکمتیستها در جابجا کردن مقصر و شاکی همراه شدند با صدور اطلاعیه ای درباره وقایع دانشگاه زنجان خواستار آزادی افرادی شده اند که تنها علت دستگیری آنها معرفی مقصر و مجرم بوده است! کمپین حکمتیستها که بنیادش بر دروغ و ریا بود و علیه هر نوع عدالت و انصاف قرار داشت از پیش محکوم به شکست بود. (۳) این کمپین یک بار دیگر نشان داد که در اپوزیسیون ارتجاع اسلامی بودن، منافاتی با تبعیت از موازین اخلاقی حاکم بر قوه قضائیه همان ارتجاع ندارد. می توان در اپوزیسیون بود، فکل و کراوات داشت، بی حجاب بود و مدارک تحصیلی از دانشگاههای اروپا و آمریکا داشت که رهبران هر سه حزب کمونیست کارگری از آن برخوردارند اما در مبانی با سیستم قضایی رژیم اسلامی که جای مقصر و مدعی را عوض می کند، متفاوت نبود.

مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در سی اردیبهشت ۱۳۸۷ در سایت تریبون مارکسیسم درج شد. اما هنگامی که اسناد غیر قابل انکار خود حزب حکمتیستها رو شد که چگونه لیدرهایشان از دوسال و نیم قبل از انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری"، از اطلاع رژیم از انتساب دانشجویان به حزبشان دچار شور و شغف شده بودند، هنگامی که عابد توانچه رو کرد که

"چگونه وقتی "یک" نفوذی در میان جریانی از چپ دانشجویی وجود داشته است که از نامهای مستعار گرفته تا آی دی های مخفی، اعضا و در معنای واقعی کلمه "همه چیز" را روزها قبل از این ضربه با وزارت اطلاعات معامله کرده است دیگر چه چیزی برای مقاومت وجود داشته شده است؟ گرایشات مختلف از نیروهای چپ دانشجویی زندانی از همان روزهای اول بازداشت در مقابل میزان اطلاعات بازجوها از مسایل دچار شوک شده بوده و روزهای بسیار وحشتناکی را پشت سر گذاشته اند..." (۴)، هنگامیکه رو شد که قبل از انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری"، خود حکمتیستها در معرض شک و شبهه مستقیم وجود عناصر نفوذی در سطوح بالای حزبشان و درز اطلاعات به رژیم بوده اند (۵)، هنگامی که رو شد قبل از انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" خود حکمتیستها نه تنها اطلاعات وسیع رژیم و صحت و سقم آنرا تکذیب نکردند بلکه کوشیده اند تا منبع اطلاعات رژیم را کنترل کاملش بر کل مبادلات اینترنتی اعم صوتی، تصویری، نوشتاری معرفی کنند و از این طریق بر درستی اطلاعات رژیم صحه بگذارند تا خود را از وجود شک و شبهه عناصر نفوذی رها کنند، آری هنگامی که همه اینها روشن شد، این فقط ساده دلان و خوش خیالان بودند که می پنداشتند کمپین دلسوزی برای امنیت دانشجویان توسط سایت "آزادی بیان" و "اتحاد کارگری" اینک علیه مقصران واقعی این فاجعه ادامه خواهد یافت، یعنی اینبار علیه حکمتیستها که دانشجویان کل کشور را از سالها قبل به خود منتسب می کردند. (۶) در این کمپین احزاب کمونیست کارگری و سایتهای مدافعشان نشان دادند که هدفشان اتهام زنی و فحاشی به اتحاد سوسیالیستی کارگری است و نه حفظ امنیت دانشجویان که حکمتیستها آنها را به خطر انداخته بودند. قرار بود تا از طریق اتهام زنی و فحاشی به ما جناحی از دانشجویان چپ و حتی بخشهایی از خود دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب درس عبرت بگیرند و از بررسی کارنامه حکمتیستها در ضربه به جنبش دانشجویی دست بردارند.

جناح چپ جنبش دانشجویی برای ادامه حرکت خود ناگزیر از بررسی فعالیت چند ساله اخیر خود است و طبعا کمپین فحاشی و تهمت زنی قادر نبود و نیست که مانع اقدامات جنبشها برای رفع نیازهای مادی ادامه حرکتشان شود. به همین دلیل کمپین فحاشی و اتهام زنی تهوع آور حکمتیستها در داخل کشور بسیار ضعیف تر از خارج بود و در واقع قبل از آنکه شروع شود به پایان رسید. در این میان تاسف آور آن بود که تعداد معدودی از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نیز با آنکه از حقیقت کل ماجراها اطلاع کامل داشتند به کمپین غیر حقیقت جویانه فحاشی و اتهام زنی

کثیف حکمتیستها پیوستند و البته و به ناچار دچار تناقضات عدیده ای شدند. نیازهای عینی جنبش دانشجویی ایجاب می کرد تا این دانشجویان نتوانند مانند خارج کشور تنها اتهامات کثیف حکمتیستها را تکرار کنند و به ناگزیر هم بر این واقعیت که انبوهی از اطلاعات از دانشجویان در اختیار رژیم بوده صحه گذاشتند و هم به جوانب گوناگون اوضاع فعلی جنبش دانشجویی و ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ پرداختند. نوع وقیحانه آنها زیر هیاهوی محکومیت به خطر انداختن امنیت دانشجویان علنا مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" را به یکی از فعالین سابق دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نسبت دادند و وصلش کردند به گروه های غیر قانونی در خارج کشور.

انتشار "بیانیه دانشجویان سوسیالیست پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و مباحثات اخیر در چپ دانشجویی" یک ضربه اساسی به کمپین حکمتیستها بود. (۷) انتشار این بیانیه که علیه کمپین اتهام زنی حکمتیستها است روشنی نشان داد بحث بر سر دو موضوع جریان دارد: الف، جمع بندی از فعالیت های چند ساله دانشجویان چپ. و ب، دو خط مشی متفاوت سوسیالیستی و حکمتیستی در جنبش دانشجویی. (۸)

اکنون گرد و خاک کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها و اعوان و انصارشان فرو نشسته و جز روسیاهی برایشان باقی نمانده است. با اینکه این کمپین شکست خورده اما هنوز عده ای از حکمتیستها به همراه تعدادی بزدل بی مقدار که نامهای مستعارشان تنها حجابی برای پنهان کردن اندام لرزانشان است، آنرا از طریق کامنت گذاری در وبلاگها ادامه می دهند که خود نوعی جنگ پارتیزانی گارد آزادی در فضای مجازی اینترنت محسوب میشود. اینها مانند آن دسته از سربازان ژاپنی هستند که چندین سال پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم هنوز در جنگلهای دور افتاده در سنگر مانده بودند و به خیال خود به جنگ ادامه می دادند. از نتایج شکست کمپین کثیف، و در عین حال یک شاخص شکست کمپین حکمتیستها، یکی هم این است که حزب اتحاد کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری تلاشی را آغاز کرده اند تا عواقب ننگین کمپین ریا و دروغ حکمتیست ها بیش از این به منصور حکمت که فصل مشترک هر سه حزب و محافل پیرامونی است، لطمه نزنند. آذر ماجدی از "لیدرهای" حزب اتحاد کمونیسم کارگری این نگرانی را در نوشته ای به نام "اعترافات زیر شکنجه و شرق زدگی!" چنین بیان کرده است: "اینها (اتحاد سوسیالیستی کارگری) تصور میکنند که جنبش کمونیسم کارگری تضعیف شده است ... به خیال خود برای نابود کردن کمونیسم کارگری حمله ور شده اند. بر این

تصور اند که کمونیسم کارگری را میتوان شکست داد و حاشیه ای کرد. میتوان منصور حکمت را از صحنه سیاست مارکسیستی و کمونیستی زدود، سر از پای نمی شناسند و با همه قوا و با تمام عقب ماندگی ته نشین شده شان به جلوی صحنه آمده اند." (۹)

طبعاً اگر کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها موفق میشد و قرار بود بابت آن به حکمتیستها مدال افتخار بدهند، کسی نمی کوشید خرج منصور حکمت را از کمپین کثیف حکمتیستها جدا کند. این سه حزب و محافل اطراف آنها چه خواهند چه نخواهند، عواقب شکست کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها که هر سه حزب کمونیست کارگری هر کدام به درجه ای در آن فعال بودند مستقیماً به پای منصور حکمت هم گذاشته شده است. کسی نمی تواند عواقب رسوایی کمپین حکمتیستها را بحساب خواجه حافظ شیرازی و بوستان و گلستان سعدی بگذارد! این حزب نام حکمت را بر خود دارد و بسیار طبیعی است که خوب و بدش هم بحساب منصور حکمت گذاشته شود.

کمپین فحاشی و واکنش دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب

با شکست این کمپین اعتبار سایتهای وردست حکمتیستها که از بازوهای اصلی کمپین بودند دچار خدشه اساسی شد و سایت "آزادی بیان" با پیوستن به کمپین عابد توانچه علیه یکی از دانشجویان منتقد، رسوایی و غیر قابل اعتماد بودن را به اوج رساند. (۱۰) چهره تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و سایتشان با پیوستن به کمپین اتهام زنی و فحاشی حکمتیستها لطمات اساسی خورد که به سادگی قابل جبران نیست. به ویژه اینکه اینها با توجه به اطلاعاتی که از زندان و نقش حکمتیستها در ضربه به جنبش دانشجویی داشتند از همان ابتدا بی پایگی و دروغین بودن کمپین حکمتیستها برایشان کاملاً آشکار بود. اگر در خارج کشور عده ای در نیمه راه متوجه کمپین غیرشرافتمندانه ای شدند که حکمتیستها تحت عنوان "محکومیت به خطر انداختن امنیت دانشجویان" راه انداخته بودند و بدون آنکه بدانند به چرخ و دنده یک کمپین فحاشی و اتهام زنی مشمئز کننده تبدیل شدند، در ایران درست بر عکس بود و بخشی (تاکید می کنم، بخشی و نه تمامی) از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران با اطلاع کامل از کل وقایع و کاملاً آگاهانه به کمپین اتهام زنی حکمتیستها پیوستند و فعال آن شدند. از این نظر و تا زمانی که بقیه در مقابل این اظهارات رسماً چیزی نگفته اند، صداقت و اعتبار کل تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، سایتشان و بطور مشخص دانشجویانی که

دست به قلم بردند و فعال کمپین اتهام زنی حکمتیستها شدند لطمات اساسی خورده است.

به این اعتبار حکمتیستها دو بار به تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران و فعالینش ضربه اساسی زدند. بار اول سازمان حزبی حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با دست زدن به اعمالی ماجراجویانه و مطلقا خارج از چارچوب سیاستها و مواضع علنا اعلام شده این تشکل دانشجویی، به آن ضربه زدند. بار دوم برای پنهان کردن مسئولیت و سهم خود در ضربه مهلک اول مجددا به این تشکل و فعالینش ضربه ای اساسی تر زدند. اگر در ضربه قبلی پای رژیم جانی اسلامی و وزارت اطلاعاتش که در کمین نشسته بودند در میان بود، در ضربه دوم تنها و تنها حزب حکمتیست بود که این تشکل دانشجویی و فعالینش را وارد کمپین فحاشی و اتهام زنی کثیف خود کرد و اعتبار، صداقت، اعتماد و راستگویی تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را چنان خدشه دار کرد که جبران آن به سادگی تصحیح یک تحلیل سیاسی و اشتباه تاکتیکی نیست (که همواره بخشی از سوخت و ساز طبیعی هر تشکل فعال در عرصه اجتماعی و یا سیاسی است). اعتبار، صداقت، اعتماد و راستگویی یک تشکل سیاسی و یا اجتماعی در کوتاه مدت و به سادگی به دست نمی آید و اگر هم خدشه دار شد بسادگی قابل جبران نیست. کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها که به بعضی از فعالین تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران نیز سرایت کرد به همین نقاط مثبت این تشکل دانشجویی ضربه اساسی زد که تازه هر نوع سیاست و مواضع این تشکل دانشجویی فقط با وجود چنین بستر معتبری می توانست محل توجه باشد. تشکلی که صداقت و راستگویی آن خدشه دار شده باشد و در نتیجه نتوان به آن اعتماد کرد، یعنی همین موقعیتی که اکنون تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دارند، دیگر با مواضع و سیاستهایش مورد قضاوت قرار نمی گیرد. تنها در بستر وجود صداقت، راستگویی و اعتماد است که تازه می توان سیاستها و مواضع یک تشکل را مورد توجه قرار داد و ارزیابی کرد. کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها از همین زاویه به تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب ضربه زد و این تشکل اگر بخواهد منشا اثری در جنبش دانشجویی و سوسیالیستی ایران باشد، باید ابتدا نشان دهد که تشکلی است با صداقت، مسئول، راستگو و قابل اعتماد.

انحطاط اخلاقی و فرهنگی حکمتیستها

حزب حکمتیست در ضربه به جنبش دانشجویی سهم اساسی داشته است. اینها نام منصور حکمت را بر خود دارند و هر خطا و اشتباه و رسوایی آنها مستقیماً به پای منصور حکمت نوشته میشود. اگر از کیهان شریعتمداری که مرکز دروغ‌گویی و اتهام زنی و فحاشی علیه مخالفان خود است بگذریم، در سیاست ایران بجز مجاهدین هیچ جریانی همانند سه حزب کمونیسم کارگری به دیگران و مخالفین داخلی خود فحاشی و اتهام زنی نکرده است.

به این اعتبار برای زدودن این فرهنگ منحط فحاشی و اتهام زنی و دروغ‌گویی که هر سه حزب کمونیست کارگری آنرا به اوج رسانده اند، تنها باید مجموعه مباحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت را با اتکا به ادبیات غنی مارکسیستی با صبوری و متانت مورد نقد قرار داد. البته اکنون انتقاد به مباحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت دیگر تنها جنبه نظری و تئوریک ندارد، چون نادرستی آن در عمل، و حتی در همان زمان حیات منصور حکمت، هم روشن شده بود و انشعابات متعدد در حزب کمونیست کارگری تنها یکی از تبعات آن است. از این طریق ریشه فحاشی و تهمت زنی در جنبش چپ خشکانده می شود، فرهنگ چپ پالایش می یابد و طبعاً جست و خیز چند پارازیت بی وزن مستاصلی که تنها در این محیط و فضای آلوده فرصت خودنمایی و جسارت یافته اند و هیچ راه بازگشتی برای خود نگذاشته اند، پایان می یابد. در چنین بستری فحاشان و تهمت زنان خود بخود در خارج از جنبش سوسیالیسم کارگری قرار می گیرند. دفاع از سوسیالیسم کارگری نیازمند فحاشی و تهمت زنی نیست. به این اعتبار یک رنسانس اخلاقی و فرهنگی نتیجه تبعی سر بر آوردن سوسیالیسم کارگری است. چرا که دفاع از هیچ امر و منفعت شریف و پاکی نظیر منفعت سوسیالیسم، منفعت جنبش کارگری و دانشجویی و زنان نیاز به فحاشی و اتهام زنی و دروغ‌گویی ندارد. هر نوشته ای که آغشته به دروغ و تهمت و فحاشی باشد قطعاً منافی جز منفعت این گونه جنبشها را دنبال می کند. در این شکی نیست.

فرهنگ و اخلاقیات فحاشی، اتهام زنی و دروغ پراکنی به ضرر منفعت طبقه کارگر و سوسیالیسم است. دفاع از منفعت طبقه کارگر و دفاع از سوسیالیسم یکی از شریفترین و پاک ترین امور بشری است و از چنین منافع والایی با فحاشی و تهمت زنی و دروغ پراکنی نمی توان دفاع کرد. وجود همین فرهنگ مشترک فحاشی و تهمت زنی و دروغ پراکنی در هر سه حزب کمونیست کارگری کافی است تا در ادعای آنها در دفاع از منافع کارگران و سوسیالیسم شک کرد. (۱۱) جنبش کارگری

و سوسیالیسم همواره یک فرهنگ و اخلاقیات والا را نمایندگی کرده است. ما به این فرهنگ و اخلاقیات شایسته انسان تعلق داشته و داریم و به آن متعهدیم. تعهد ما به توضیح صبورانه و متین علت اضمحلال اخلاقی هر سه حزب فحاش و اتهام زن کمونیست کارگری است که ریشه در مباحث غیر مارکسیستی، غیر کارگری و غیر سوسیالیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت دارد.

۱۳ آذر، از حماسه تا ضربه

نظر حکمتیستها درباره وقایع ۱۳ آذر ۱۳۸۶ قبل و بعد از انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" کاملاً متفاوت است. تا قبل از انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در سی ام اردیبهشت ۱۳۸۷، از نظر حکمتیستها ضربه خوردن جنبش دانشجویی در ۱۳ آذر ۱۳۸۶ یک پیروزی درخشان و حماسه محسوب می شد و چون خود را در مرکز آن می دانستند، مفتخر بودند و بابت آن به هم مدال می دادند. پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب حکمتیستها که بعد از سرانجام یافتن ضربه زدندان به جنبش دانشجویی برگزار شد محوری جز تعریف و تمجید از خود نداشت. پس از این پلنوم، لیدرهای حزب یکی پس از دیگری مصاحبه کردند و از اینکه حزبشان پس از ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ به دانشجویان در موقعیت کاملاً جدیدی قرار گرفته است، داد سخن دادند! انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در سایت تریبون مارکسیسم، قبل از هر چیز به همین کمپینی که رهبری حکمتیستها برای تحمیق و فریب خود و صفوفشان و همچنین فریب بی اطلاعان از مسائل جنبش دانشجویی راه انداخته بودند یک ضربه اساسی زد. به عنوان نمونه نگاه کنید به نوشته رحمان حسین زاده، بنام "۱۶ آذر پرچم و رهبری چپ"، ۲۴ دسامبر ۲۰۰۷، (۶ ماه قبل)، که در آن آمده است:

"آنچه ۱۶ آذر امسال را از پیشینه این مناسبت و حتی از مناسبتهای باشکوه، چهار سال اخیر که در آن پرچم سرخ آزادی و برابری هم برافراشته میشد، متمایز میکند، ارائه تمام قد پلاتفرم و رهبری چپ به جامعه و جنبش اعتراضی است."، "این بار صفی واحد، با پرچم انقلابی و رهبران سوسیالیست و محبوب در جلو صحنه بودند. نقطه عطف ۱۶ آذر امسال دقیقاً در همین حقیقت نهفته است."، "در روز سیزده آذر امسال گامهای محکم به میدان آمدن رهبری و پلاتفرم آزادیخواهانه و برابری طلبانه ای را می بینیم که اگر دامنه نفوذ سیاسی و حتی عملی آن را محدود به دانشگاه بدانیم، بسیار گمراه کننده و ساده لوحانه خواهد بود. امسال آزادیخواهان و

برابری طلبان و نیروی چپی عروج کرده است، که با پلاتفرم و شعار و مطالبات عمیق انسانی، آگاهانه و سنجیده اعتراض کل جامعه را نمایندگی میکنند."، "۱۶ آذر امسال و تحولات تا کنونی و از جمله تداوم مبارزات و تلاش همه جانبه برای آزادی دانشجویان زندانی و همه زندانیان سیاسی، بشارت دهنده و حامل پیام تکثیر و فراگیر کردن پلاتفرم و رهبری چپ در کل جامعه و در جنبشهای اعتراضی است." نمونه دیگر سخنرانی رحمان حسین زاده در جلسه پلنوم دهم کمیته مرکزی حکمتیستهاست که به نحو حیرت انگیزی از ضربه حزبشان به جنبش دانشجویی یک حماسه موفقیت آمیز ساخته است!

"قرار نیست یک بحث علی العموم در مورد اوضاع سیاسی داشته باشیم. بلکه موضوع اینست مولفه یا مولفه های جدید اوضاع سیاسی چیست؟ ابتدا باید از خود پرسید مولفه جدید نسبت به چی؟ نسبت به چه دوره ای؟ و یا چه روندی؟ آیا منظور اتفاقات جدید است؟ مثلا همین مورد اخیر انتخابات مجلس اسلامی و دست بالا پیدا کردن مجدد جناح خامنه ای - احمدی نژاد مولفه جدید است؟ یا تحریم اقتصادی سوم ایران؟ و یا موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی و افزایش نقش او در تحولات منطقه؟ ما قبلا این اتفاقات را پیش بینی کردیم، به نظرم اینها مولفه شاخص و جدید این دوره نیستند. کسی میتواند اینها را روندهای جدید بنامد و استدلال هم بکند. من فکر میکنم در این مقطع و این پلنوم مشخص باید بر روند و یا روندهای جدید بعد از کنگره دوم فوکوس کند. چون اوضاع قبلتر را در کنگره دوم ارزیابی کردیم و جهت و تشخیص درستی داشتیم.

در این دوره ۶ ماهه بعد از کنگره من فکر میکنم مهمترین مولفه جدید اوضاع سیاسی ایران، عروج جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و به این اعتبار عروج جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در فضای سیاست ایران است. در نتیجه این پلنوم باید بر این واقعیت تمرکز کند."

"و بالاخره حزب ما به عنوان یک نیروی چپ آگاه و روشن بین در هم تنیده با جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی بوده است. در تقویت این جنبش نقش ایفا کرده و از موقعیت مساعدی برای کمک به پیشرویهای آتی بهره مند است. این هم فاکتور بسیار تعیین کننده مبارزه سیاسی هدفمند و متشکل در جامعه است."، "همچنین رابطه حزب ما با جامعه و با مردم محکم شده است. سرها بیشتر به طرف ما چرخیده است. بر اساس این واقعیت باید بار دیگر نقشه مان را در جنبش اعتراضی مردم، در جنبش کارگری، در جنبش زنان، در مبارزات دانشجویان، در هدایت اعتراض مردم علیه سرنگونی و در نبردهای اصلی مبارزه اجتماعی و طبقاتی

مرور کنیم. مجموعه این مسائل روی میز رهبری منتخب این پلنوم است و ما موظف به جوابگویی به نیازهای ایندوره هستیم." (۱۲)

دروغین بودن این حماسه آفرینی‌ها از وقایع ۱۳ آذر ۱۳۸۶، که برای خود دانشجویان در داخل کشور روشن بود، با انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در سی اردیبهشت ۱۳۸۷ برای آنها که در خارج کشور خبری از واقعیات جنبش دانشجویی نداشتند نیز آشکار شد (یا برای بخشی از خوانندگان در خارج کشور، با تاخیری آشکار شد). با این مقاله که در واقع جمع‌بندی بخشی از جنبش دانشجویی از فعالیت‌های چند ساله خود تا ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶، مسائل زندان و آزاد شدن همه دستگیر شدگان دانشجویی بود، معلوم شد که جنبش دانشجویی در موقعیتی کاملاً بر عکس آن چیزی است که حکمتیستها جلوه می‌دادند. با این مقاله آشکار شد که حکمتیستها سهم اساسی را در ضربه خوردن جنبش دانشجویی داشتند و نه در پیروزی و موفقیت این جنبش. حکمتیستها با آگاهی از اینکه "حماسه آفرینی" فریبکارانه‌شان افشا شده است ابتدا کوشیدند تا با یک کمپین غیر حقیقت‌جویانه جای مدعی و مقصر را عوض کنند، و با ایجاد نوعی ارباب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را که دارای کوهی سند و مدرک در اثبات نقش حکمتیستها در ضربه به دانشجویان هستند را از پیوستن به بررسی علنی و آشکار نقش حکمتیستها در ضربه به جنبش دانشجویی باز دارند. حکمتیستها بخوبی آگاهند که با زبان باز کردن دانشجویانی که خود و جنبششان قربانی ماجراجویی‌های حکمتیستها شده نه تنها از جنبش دانشجویی کاملاً طرد خواهند شد بلکه خود حزبشان در آستانه بحران و چند تکه شدن و چه بسا فروپاشی قرار گیرد. به همین دلیل فحاشی‌ها و اتهام‌زنی‌های حکمتیستها اگر چه خطابش به اتحاد سوسیالیستی کارگری است اما برای ترساندن این دسته از دانشجویان منتقد است.

هدف دیگر حکمتیستها این بود که توجه‌ها را از مسائلی که مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در ارتباط با جمع‌بندی از فعالیت چند ساله جنبش دانشجویی و مبانی بنیادی یک استراتژی برای آینده جنبش دانشجویی مطرح کرده است منحرف کنند. جنبش دانشجویی و به ویژه جناح چپ و بخشهایی از آن بدون آنکه درباره استراتژی‌های متفاوت و در یک محیط سالم و در فضایی بدون فحاشی و اتهام‌زنی به بحث بپردازد، (همانگونه که جنبش کارگری در چند ساله گذشته چنین کرده است) و تصمیم بگیرد نمی‌تواند قدم از قدم بردارد. چرا که هیچ بخشی از جنبش دانشجویی، حتی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نیز، خواهان ادامه وضع

گذشته که امتحان خود را پس داده و ضربات کاری به تشکلشان زده نیستند. همین نیاز عینی بود و هست که بعضی از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران را در عین اینکه هر یک به درجه ای تحت تاثیر کمپین فحاشی حکمتیستها بودند ناگزیر ساخت تا درباره اهداف و سیاستهای این تشکل دانشجویی نیز مسائلی را مطرح کنند و حکمتیستها را از چاله کمپین فحاشی و اتهام زنی به چاه تحلیل لیدرشان در جلسه لندن از تشکل دانشجویان و وظایف حکمتیستها در آن بیاندازند.

با شکست این کمپین و رسوایی که برای سایتها و فعالینش در هر سه حزب کمونیست کارگری بیار آورد، کورش مدرسی عقب نشینی کرد و با عجله دست بکار شد و جلسه ای در لندن ترتیب داد تا موقعیت تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران و همچنین نقش سازمان هر می حزب حکمتیستها در این تشکل دانشجویی را بررسی کند. (نوار صوتی این جلسات روی سایت های حکمتیستها و از جمله سایت آزادی بیان موجود است اما متن کتبی ای از آن منتشر نشده.) اکنون حتی لیدر حزب هم دیگر مدافع مباحث پلنوم دهم کمیته مرکزی درباره وقایع ۱۳ آذر ۱۳۸۶ که سه ماه قبل برگزار شد، نیست. پس از انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری"، حکمتیست ها حتی منتظر نشدند تا پلنوم بگیرند تا نظر جدید حزبشان را درباره وقایع جنبش دانشجویی رسماً اعلام کنند. البته این سؤال برای هر ناظری پیش می آید که اگر حکمتیستها برحق هستند، اگر مواضع پلنومشان درباره حماسه بودن ضربه ۱۳ آذر دروغین نبود، حتی اگر در کمپین علیه اتحاد سوسیالیستی کارگری موفق بوده اند و اوضاع به نفع آنهاست، امروز چرا اینهمه عجله برای بررسی ضربه ۱۳ آذر نشان می دهند؟ اینها که ۷ ماه صبر کرده اند، می توانستند تا پلنوم آینده کمیته مرکزیشان صبر کنند و جلسه فوق العاده و تصادفی از اعضا تصادفا حاضر در لندن را برگزار نکنند.

در این جلسه کورش مدرسی، (این لیدر راستگو، صادق و عمیقاً قابل اعتماد!) که رئیس کمپین اتهام زنی به مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" بود (که چرا این مقاله بعضی از فعالین تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران را به حکمتیستها منتسب کرده و لذا موجب خطرات امنیتی برایشان شده است)، ناچار شد نوع سازمان حزبی حکمتیستها را در این تشکل دانشجویی بررسی کند و نه نفس وجود سازمان داشتن حکمتیستها را. و این یعنی اعتراف غیر مستقیم به اینکه تمام کمپین "کار پلیسی" دروغ بوده است.

کورش مدرسی در سخنان خود در جلسه لندن "فاش" کرد که سازمان حزبی حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران سازمان هر می

بوده و این یعنی نفس اینکه حکمتیست ها در این تشکل دانشجویی عضو و سازمان داشتند دانسته همگانی بود (کما اینکه خودشان آنرا بارها و بارها بسیار پیش از ضربه ۱۳ آذر و حتی پس از آن اعلام کرده بودند). بنابراین، روشن شد که آنچه در مقاله "وضعیت فعلی و گام های ضروری" مورد هراس حکمتیستها بوده، برخلاف آنچه به دروغ ادعا کردند و دستمایه کمپین فحاشی و ترور شخصیت شان بود، نه نفس سازمان داشتن حکمتیستها در این تشکل دانشجویی، بلکه عملکرد سازمان حزبی حکمتیستها در ضربه زدن به جنبش دانشجویی بوده است. کورش مدرسی در این سخنرانی می گوشت ضربه ۱۳ آذر را امری "فنی" نشان دهد، که دست بالا نوع سازمانی که داشته اند و مثلا هر می بودن آن باعث گسترش ضربه شده. و لذا این لیدر "راستگو" در همین سطح فنی نیز از تدابیر سازمانی حکمتیستها در تشکل دانشجویان تهران دفاع می کند! در حقیقت کورش مدرسی نشان می دهد که طرف بحث او کسی است که انتقادی فنی به عملکرد منجر به ضربه حکمتیستها به جنبش دانشجویی دارد، که احتمالا می تواند انتقادی از سوی اعضای از کمیته مرکزی حزبشان باشد، در حالی که مقاله "وضعیت فعلی و گام های ضروری" به روشنی انتقاد از این زاویه را بررسی و رد می کند و منشا آنرا سیاست حکمتیستها می داند.

هزاران افسوس برای کسانی که حتی برای لحظه ای فریب کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها را خوردند. (۱۳) برخی از این سایت ها مانند "ازادی بیان" و "اتحاد کارگری" عینا مانند خود حزب حکمتیست ها می دانستند قضیه چیست و همدست حزب حکمتیست در این توطئه ترور شخصیت شدند. این ساده لوحان فعال کمپین اشک تمساح "بخطر افتادن امنیت دانشجویان" حکمتیستها شدند بدون اینکه پیش بینی کنند که کورش مدرسی در جلسه لندن ناچار میشود با اعتراف به دروغ بودن اتهاماتش به مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" و سایت تریبون مارکسیسم، فعالین این کمپین را سنگ رو یخ کند تا همانند خود حکمتیستها بی اعتبار و غیر قابل اعتماد شوند.

بررسی سیاست دانشجویی حکمتیست ها، هفت ماه پس از ضربه

همانطور که در "روزگار سپری شده چپ کاغذی، پاسخی به جنجال تازه احزاب کمونیست کارگری" از ایرج آذرین آمده بود: مشکل رهبری حکمتیستها "این است که هر واکنش صریح حزب حکمتیست نسبت به نوشته مزبور ("وضعیت فعلی و گامهای ضروری") یا باید به نقش مخرب حزب در جنبش دانشجویی اعتراف کند،

و یا با دروغ در مورد مسئولیت شان نسبت به فعالیت های وابستگان حزبی و هواداران (سابق) و زندانیان قربانی همراه باشد؛ که این دومی بیشک خشم و واکنش دانشجویان قربانی این سیاست ها را برخواهد انگیزد". علاوه بر این کمپین حکمتیستها حزبشان را دسته جمعی وارد یک کمپین دروغگویی آشکار کرد و اعضا و کادرهای حکمتیستها را در یک دوراهی اخلاقی قرار داد که یا برای لاپوشانی کردن نقش حزبشان در ضربه به جنبش دانشجویی که در پلنوم دهمشان آنرا جشن گرفته بودند، دسته جمعی دروغ بگویند که سهیم شدن در بنیانگذاری یک فساد ساختاری در حزب حکمتیست است و یا به نفع حقیقت از کمپین ریاکارانه حزبشان فاصله بگیرند. سخنرانی کورش مدرسی در جمع اعضای لندن تلاشی است هم برای فایق آمدن بر همین شکاف درونی در حزب و هم ممانعت از گسترش بیشتر بی اعتمادی وسیعی که از این حزب در جناح چپ جنبش دانشجویی ایجاد شده است. حزب حکمتیست از جهاتی در همان موقعیت حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قرار گرفته است. در آنزمان نیز حزب توده و ارگانهای اردوگاه شوروی ابتدا کوشیدند تا با فحاشی و اتهامات کثیف خود منتقدین حزب توده را از بررسی کارنامه اش در جنبش ملی شدن صنعت نفت جلوگیری کنند. اما عاقبت و هنگامی که کمپین فحاشی و اتهام زنی آنها با شکست روبرو گشت به ناچار پلنوم چهاردهم را تدارک دیدند تا با پذیرش پاره ای از انتقادات از ریزش بیشتر نیروهای خود جلوگیری کنند. جلسه لیدر حکمتیستها برای فعالین حزب در لندن همان نقش و جایگاه پلنوم چهاردهم حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد را دارد. منتها کورش مدرسی و رهبری حکمتیستها که می پنداشتند ضربه ۱۳ آذر به جنبش دانشجویان را به عنوان یک حماسه و یک پیروزی به صفوف خود و دیگران انداخته اند، ۷ ماه بعد از این واقعه نه مطلقا آمادگی ارائه یک تحلیل واقعی از ماجرا و حدودی که برای عقب نشینی لازم است را دارند و نه زمان به نفع آنهاست که با خونسردی و در کمال آرامش موضوع را در ارگانهای رهبری و کمیته مرکزی خود به بحث بگذارند و موضع حزبی خود را اعلام کنند. بنابراین با آشفتگی تمام تناقض می گویند و با روشی که در آن استادند، یعنی فحاشی و اتهام زنی به اتحاد سوسیالیستی کارگری، هر روز موقعیت خود را خرابتر می کنند و به دست خود زمینه طرد کاملشان را در جنبش دانشجویی فراهم میسازند.

کورش مدرسی در سخنرانی خود برای فعالین حزب در لندن هنگام دفاع از ضرورت سازمان حزبی هر می حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران در واقع کلاه گشادی را که سر فعالین کمپین "محکومیت به خطر افتادن امنیت دانشجویان" گذاشته است، فاش می کند. لیدر در این سخنرانی بی

ربطی بنیادی مواضع حکمتیستها نسبت به مواضع علنی و اعلام شده تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را به نمایش می‌گذارد و هم به نحو حیرت‌آوری فاش می‌کند که ۷ ماه پس از ضربه ۱۳ آذر سال گذشته، حکمتیستها هیچ ارزیابی واحدی درباره این واقعه ندارند! گویا حکمتیستها علل وقایع ۱۳ آذر را، و احتمالاً فاکت‌های واقعه مربوطه را، حتی در درون کمیته مرکزی خود هم بازگو و بررسی نکرده‌اند! گویی قرار بوده کل رهبری حکمتیستها، و بطور مشخص کورش مدرسی، برای حفظ موقعیت متزلزل لیدری خود مسائل ضربه به جنبش دانشجویی و نقش خویش را حتی از فعالین و کادرهای حزب حکمتیست هم پنهان کنند. اما مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در سی اردیبهشت ۱۳۸۷ برنامه آنها را در درون و بیرون حزب بهم زده و صفوفشان را آشفتگی کرده است. لذا کورش مدرسی، لیدر حکمتیستها، حتی نتوانسته تا فراخوان فوری جلسه کمیته مرکزی حزب و دادن یک ارزیابی نسبتاً واحد و روبه بیرون و رو به جنبش دانشجویی صبر کند. این جلسه توسط واحد لندن سرهم بندی شده تا لیدر حزب "اهل عمل" و "دخالنگر" حکمتیست، ۷ ماه پس از واقعه، تازه نظر شخصی خود درباره وقایع ۱۳ آذر را بیان کند، و مهر باطلی بکوبد به خودستایی‌ها و تحلیلهای پلنوم سه ماه قبل از وقایع ۱۳ آذر. و تازه نظر شخصی خود را در برابر سئوالات از جمله کادرها و اعضا حزب در مورد ضربه به جنبش دانشجویی در ۷ ماه قبل بدهد. مهمتر اینکه کورش مدرسی، "لیدر" حزب، حتی در یک جلسه درون تشکیلاتی و در میان رفقای خود نیز صادق و راستگو نیست و از قبل اطلاع می‌دهد که به دلیل محدودیت‌های امنیتی قادر نیست وارد بحث بعضی از مسائل بشود! کلاً مسائل امنیتی شده بهانه‌ای که کورش مدرسی و بهرام مدرسی و دیگر دست‌اندرکاران تشکیلات داخل حکمتیستها نقش خود را در ضربه اساسی به جنبش دانشجویی پنهان کنند. اگر وی حتی با حزب خود صادق بود آنرا دیگر از حزب خود پنهان نمی‌کرد. وی می‌توانست هنگام طرح آن مسائل امنیتی ضبط صوت را خاموش کند تا فقط اعضا و کادرهای حزبشان، همانها که قرار بود عکسهایش را در تظاهراتها حمل کنند، آنرا بشنوند. (۱۴)

قد و قواره کورش مدرسی در تحلیل جنبش دانشجویی

سخنرانی کورش مدرسی بنام "جنبش دانشجویی، دورنما و چشم انداز" حتی به خود حکمتیست‌ها نشان می‌دهد که لیدرشان آنجا که فحاشی و اتهام‌زنی که در آن استاد است را کنار می‌گذارد و در مورد مسائل مربوط به سیاست‌گذاری و تدوین استراتژی

جنبش دانشجویی سخنرانی می کند در مقایسه با مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" از چه قد و قواره سیاسی کوچکی برخوردار است.

یاد آوری اینکه ۷ ماه پس از ضربه به جنبش دانشجویی در ۱۳ آذر ۱۳۸۶، حزب حکمتیست بعنوان حزب هیچ تحلیل و یا جمع بندی از آن ندارد. اینها می پنداشتند که با مباحثشان در پلنوم دهم ضربه به دانشجویان را بعنوان یک حماسه به صفوف خود و دیگران انداخته اند و مسئولیتشان در ضربه به جنبش دانشجویی را لاپوشانی کرده اند. انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در سی ام اردیبهشت ۱۳۸۷ در سایت تریبون مارکسیسم تمام بازی دغلکارانه حماسه سازی حکمتیست ها را بهم ریخت. جنجال کمپین فحاشی و اتهام زنی باعث شد مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" وسیعا خوانده شود و این شکست کمپین حکمتیستها را مضاعف کرد. موضع رسمی حزب حکمتیست در مقطع سخنرانی کورش مدرسی که "حماسه تاریخساز ۱۳ آذر" است، دیگر کار بردی ندارد و باید تغییر کند و لیدر برای جلوگیری از ریزش نیرو و پاسخ به سئوالات عدیده درون و بیرون حزب، انتظار برای تغییر موضع رسمی حزب توسط پلنوم کمیته مرکزی را جایز ندانست و در لندن جلسه ای برایش جور کردند تا نظرات شخصی خود را بگوید! اگر موضع حزب در پلنوم دهم مبنی بر تاریخساز بودن حماسه ۱۳ آذر همچنان پا برجاست و قابل دفاع است چرا لیدر از همانها دفاع نکرد؟ بجز انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" و مباحثی که بیار آورد چه اتفاق دیگری افتاده است که موضع ۳ ماه قبل پلنوم دهم در قبال جنبش دانشجویی دود شد و هوا رفت؟ آیا لیدر حکمتیستها با تحلیلها و برداشتهای پلنوم دهم درباره وقایع ۱۳ آذر مخالف بوده است یا الان و پس از مباحثات اخیر در مورد ۱۳ آذر آنرا غیرقابل دفاع یافته و ملاحظه پیدا کرده است؟ لیدر حکمتیستها در سخنرانی خود به نکات متعددی پرداخته است که در اینجا فقط به ۴ موضوع آن اشاره میشود که هم به مباحث دانشجویی مربوط است و هم بی سابقه و عجیب اند!

۱ - "ضربه" و "دستگیری" در حکمتیسم و کلیله و دمنه

کورش مدرسی، لیدر حکمتیستها، مردی که می خواست رئیس جمهور شود، برای بیرون آوردن حزب حکمتیست از مخمصه وارونه جلو دادن ضربه ۱۳ آذر به جنبش دانشجویی و تبدیل آن به یک حماسه که رحمان حسین زاده در پلنوم دهم از آن بعنوان "مهمترین مولفه جدید اوضاع سیاسی ایران"، "عروج جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و به این اعتبار عروج جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی

در فضای سیاست ایران است "یاد می کند، به فرق کلمه "ضربه" و "دستگیری" آویزان شده است. به گفته او، مساله اینجاست که کلمه "ضربه" را باید در مورد جنبش چریکی بکار برد و کلمه "دستگیری" را در مورد جنبشهای اجتماعی! لیدر مدرسی برای اعضای حکمتیست در لندن که گیج شده اند که ۱۳ آذر ۱۳۸۶ بالاخره مطابق مباحث پلنوم دهم در سه ماه قبل حماسه بود یا مطابق مباحث اخیر دانشجویی "ضربه و عقب نشینی"، و قادر نیستند فاصله عظیم این دو تعبیر متفاوت از یک واقعه دانشجویی را هضم کنند و علت آنرا دریابند، درباره تفاوت بین کلمه "ضربه" و "دستگیری" داستانسرای می کند و تناقض می گوید، فقط به این دلیل ساده که حتی اعضا و کادرهای حزب حکمتیست هم به واقعیت ماجرا پی نبرند. کورش مدرسی می گوید:

"ضربه خوردیم اما شکست نخوردیم"، "نمیگویم چپ پیروز شد"، "ضربه خورده ای، گویا کشته شده ای، گویا دیگر کاری از دستت بر نمی آید، گویا دیگر نمی توانی فعالیت کنی"، "ضربه خوردن منشا چریکی دارد. چریک را وقتی می گیرند تمام میشود. در صورتیکه رفتن زندان و بیرون آمدن جزو زندگی اجتماعی هر فعال سیاسی است. دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب ضربه نخورده، دستگیری داده است. گرامشی هم دستگیر شد و کتابش را در زندان نوشت. به این نمی گویند ضربه خورده است. رهبرش را دستگیر کردند!"

با این "درافزوده" جدید کورش مدرسی به حکمتیسم، جا دارد تا "انجمن مارکس - حکمت" تاریخ صد ساله چپ ایران و یا حداقل در همین دوره پس از انقلاب را مجددا بررسی کند تا روشن شود که در ادبیات چپ ایران هنگام بیان حمله رژیم اسلامی به سازمانهای غیر چریکی نظیر راه کارگر، رزمندگان، پیکار، حزب توده و فدایی اکثریت کلمه "ضربه" بکار رفته است یا "دستگیری". و بعلاوه واحد تحقیقاتی "انجمن مارکس - حکمت" نقش و تاثیرات بکاربردن نادرست و نابجای کلمات "ضربه" و "دستگیری" در انحرافات چپ ایران را تعیین کند. چرا که خود حکمتیست های منصف هم مدعی نیستند که علت اصلی انحرافات چپ همین ناآگاهی نسبت به معانی دو کلمه "ضربه" و "دستگیری" است! بهر حال، لیدر حکمتیستها برای ایجاد وحدت در صفوف حزب خود ابتدا شخصا مباحث پلنوم دهم درباره ۱۳ آذر را رد می کند و در گام بعد کلید اتحاد برای تحلیل از ضربه ۱۳ آذر را هم نظری در باره کاربرد درست کلمه "ضربه" و "دستگیری" می داند. مطابق رهنمودهای لیدرگونه و رئیس جمهور مابانه کورش مدرسی، اگر دانشجویان بحث کشف معمول سوسیالیستها برای تحلیل وقایع اجتماعی و در این مورد مشخص

وقایع ۱۳ آذر را کنار بگذارند و بر سر کاربرد دقیق و بجای کلمات "ضربه" و "دستگیری" به توافق برسند مجادلات دانشجویی بر سر این موضوع پایان خواهد یافت و نقش و سهم حکمتیستها در موقعیتی که جنبش دانشجویی دچار آن شده بیش از این فاش نخواهد شد.

تا همینجا مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" و مباحث پس از آن تعبیر وارونه و حماسه ای حکمتیستها از وقایع ۱۳ آذر را قاطعانه افشا کرده و به باد داده است. از مباحث پلنوم دهم در تحلیل جایگاه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ حتی لیدر مدرسی هم قادر به دفاع نیست. وی بحث را برده است بر سر اینکه ۱۳ آذر "ضربه" بود یا "دستگیری". بهتر است لیدر سفسطه گر حزب حکمتیستها را بحال خود رها کرد تا برای اعضا و کادرهایش همانگونه که شایسته آن هستند و مطابق درک و فهمشان تحلیل ارائه کند و فرق "ضربه" و "دستگیری" را توضیح دهد.

مسئله این است که سهم حکمتیستها، همانطور که خودشان از بالا تا پائین ادعای آنرا دارند، در وضعیتی که تشکل دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران دچار آن هستند، اساسی است. اگر موقعیت تشکل دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران قبل از ۱۳ آذر و اکنون بطور عینی مقایسه شود، خیلی ساده روشن می شود که آیا باید به حکمتیستهای ماجراجو مدال داد یا مقصرشان دانست. بنابراین میتوان تشکل آزادیخواه و برابری طلب تهران را بسیار ابژکتیو و بطور مثال از لحاظ انتشار نشریات و اطلاعاتی ها، انسجام درونی، انسجام تشکیلاتی، عکس العمل و تاثیرشان در اعتراضات دانشجویی، قدرت آکسیونی، از دست دادن فعالین، کاهش تعداد فعالین با روحیه و قبرا و سرحال، کاهش اعتماد درونی، کاهش سوخت و ساز درونی و غیره بررسی کرد، تا روشن شود که ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ به جنبش دانشجویی مطابق مباحث پلنوم دهم حکمتیستها درخشان و حماسی بوده است یا یک عقب نشینی بزرگ به کل جنبش دانشجویی تحمیل کرده است.

۲ - سازماندهی منفصل

کوروش مدرسی، لیدر دروغگو و ریاکار حکمتیست که کمپین اتهام زنی و فحاشی علیه مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" راه انداخت، که چرا بخشی از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران را به حکمتیستها منتسب کرده و امنیت آنها را دچار مخاطره ساخته، در جلسه "جنبش دانشجویی - دورنما و چشم انداز"

در لندن فاش کرد که حکمتیستها در این تشکل دانشجویی سازمان هرمی داشته اند! قبل از این، در هیچ یک از مباحث دانشجویان حرفی از نوع سازمان حکمتیستها به میان نیامده بود. مانند سفسطه درباره کلمات "ضربه" و "دستگیری"، در مورد نوع سازمان حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران نیز کورش مدرسی دارد به سئوالات و فشارهای درون حزبی که مستقیماً موقعیت وی و سایر دست اندرکاران مستقیم تشکیلات داخل را نشانه رفته است پاسخ می گوید. انتقادات درونی حکمتیستها به رهبری حزبشان حول این سؤال متمرکز شده است که چرا در داخل کشور سازماندهی هرمی داشته اند که در شرایط اختناق فعلی بازی ماجراجویانه با جان فعالین حزب است و همچنین ادامه کاری فعالیت واحدهای حزب را به خطر می اندازد و این با سرایت ضربه از واحدهای بخشهای دیگر حکمتیستها به تشکل دانشجویان در ۱۳ آذر ۱۳۸۶ یکبار دیگر به اثبات رسید. بعلاوه موضوع سؤال برانگیز این است که آیا سیاست رسمی و مصوب حزب سازماندهی منفصل بوده است و کورش مدرسی بدون اطلاع حزب عملاً واحدهای حزب در داخل را به شکل هرمی سازمان داده است؟ چرا کورش مدرسی در دفاع از سازمان هرمی در مقابل سازماندهی منفصل نه بعنوان مواضع حزب بلکه در چارچوب نظرات شخصی که همان ابتدای جلسه اعلام داشت، دفاع می کند؟

کورش مدرسی در رد سازماندهی منفصل و دفاع از سازماندهی هرمی می گوید: **"در دوره جدید و سازمانهایی در این ابعاد، اگر سازمانت را منفصل نگه داری بقیه تو را می خورند."** تنها حاصل عدم تمرکز این است هر کس حرفی میزند و اشتباه یکی همه حزب را از بین می برد. بنابراین حکمتیست نمی تواند از سیاستش در **تهران حرف بزند، چون سازمان ندارد.** علاوه بر این لیدر حکمتیستها در دفاع از اینکه نباید سازمان حزب حکمتیست را در این تشکل دانشجویی منحل کنند داد سخن می دهد و وظایف و اهداف متفاوت حزب حکمتیست و این تشکل دانشجویی را بر می شمارد بدون اینکه حاضران در جلسه از لیدر دروغگوی خود بپرسند، پس این کمپینی که علیه منتسب کردن بعضی از فعالین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب به حکمتیستها راه انداخته ایم، برای چیست؟ لیدر حکمتیستها تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را با کنگره آزادی عراق مقایسه می کند و سپس **"فاش"** می کند که حزب کمونیست کارگری عراق خود را در کنگره آزادی عراق منحل کرده است و ناسیونالیستها دارند از سرو کولش بالا می روند. لیدر با عبرت از سرنوشت حزب کمونیست کارگری عراق اظهار می دارد که نه حزب حکمتیست را

باید در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب منحل کنیم و نه این تشکل دانشجویی را در حزب حکمتیست منحل کنیم.

بعنوان توضیح شاید باید اضافه کنم که سازماندهی منفصل نوعی از سازماندهی غیر متمرکز در شرایط اختناق است تا ضربه خوردن هر واحد حزبی که در شرایط دیکتاتوری اجتناب ناپذیر است به واحد های دیگر منتقل نشود. در شرایط اختناق و دیکتاتوری ضربه خوردن از پلیس بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه است و سازماندهی منفصل کمک می کند تا در بدترین حالت ضربه وارده به هر واحد در سطح همان واحد بماند و به دیگر واحدها سرایت نکند و ادامه کاری فعالیت های حزب را دچار مخاطره جدی نسازد. منتها هر حزب و سازمانی قادر نیست سازماندهی منفصل را اتخاذ کند. به عبارت دیگر سازماندهی نیروهای یک حزب به شکل منفصل نیاز به پیش شرطهایی سیاسی و نظری دارد که حکمتیستها فاقد آنهاست. استدلالات کورش مدرسی در دفاع از سازماندهی هر می که در بالا آمد نشان می دهد که حکمتیستها حتی اگر هم می خواستند قادر نبودند نیروهای خود را بشیوه منفصل سازماندهی کنند. پیش شرط اتخاذ سازماندهی منفصل در شرایط اختناق و دیکتاتوری مرزبندی با یک آکسیونیسم ماجراجویانه ای است که نیروهای تشکیلات که سالها برای بوجود آوردن آن زحمت کشیده شده را وارد یک آکسیون می کند و مانند ۱۳ آذر ۱۳۸۶ یک روز "شورانگیز" خلق می کند، که مانند شهابی در آسمان تاریک برای لحظه ای میدرخشد و سپس کل تشکیلات را دچار مخاطره اساسی و یا نابود میکند و از این نظر حقیقتاً یک "روز بیاد ماندنی" می آفریند. این آکسیونیسم ماجراجویانه نه تنها هیچ ربط و نزدیکی با رادیکالیسم و انقلابیگری طبقاتی کارگری ندارد بلکه کاملاً علیه آن است. اتخاذ سازماندهی منفصل در گرو نقد انقلابیگری به اعتبار تشکیلات، نقد انقلابیگری به اعتبار دائمی دانستن شرایط انقلابی، یعنی اتکا به انقلابیگری قائم به ذات سوسیالیستی و کارگری است. تنها با اتکا به یک انقلابیگری سوسیالیستی و کارگری است که فعالیت برای سازماندهی طبقه کارگر در تشکلهای طبقاتی خود، و کوشش برای سازماندهی سوسیالیستی کارگران در حزب خود، صرف نظر از وجود یا عدم وجود شرایط انقلابی، و صرف نظر از بود یا نبود هرم تشکیلاتی، امکان پذیر است و به اعتبار خود فعالیت است انقلابی. علاوه بر این، پیش شرط مهمتر اتخاذ سازماندهی منفصل وجود مواضع، تحلیلهای مستحکم و استراتژی پایدار و روشن است تا واحدهای حزبی را بی نیاز از نظارت و خط دهی روزانه کند. حکمتیستها فاقد همه این پیش شرطها هستند. ضربه خوردن حکمتیستها و سرایت آن به تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران قبل از

آنکه به توانایی فعالینش در فن مبارزه با پلیس ربط داشته باشد در مواضع سیاسی و تحلیلی حکمتیستها ریشه دارد.

کوروش مدرسی در جلسه لندن گفته است: **"در دوره جدید و سازمانهایی در این ابعاد، اگر سازمانت را منفصل نگه داری بقیه تو را می خورند"**. این "بقیه" چه کسانی هستند که اگر حکمتیستها منفصل بودند آنها را می خوردند؟ بعلاوه الان آن سازمان غیر منفصل و هر می خورده نشده حکمتیستها کجاست؟! کوروش مدرسی در جلسه لندن گفته است: **"تنها حاصل عدم تمرکز این است هر کس حرفی میزند و اشتباه یکی همه حزب را از بین می برد. بنابراین حکمتیست نمی تواند از سیاستش در تهران حرف بزند، چون سازمان ندارد"**. اینکه "هر کس حرفی میزند" ربطی به نوع سازماندهی متمرکز و یا غیر متمرکز ندارد، به انسجام سیاسی حزب حکمتیست مربوط است. حزب حکمتیست نه تنها بعنوان یک حزب و یک مجموعه انسجام سیاسی ندارند که عجیب نیست بلکه حتی رهبران آن بعنوان یک فرد هم انسجام نظری سیاسی ندارند! بعنوان مثال کوروش مدرسی هم درباره وجود سازمان هر می (و نه منفصل!) حکمتیست در تشکل دانشجویان صحبت می کند و هم به مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" به دلیل منتسب کردن بعضی از فعالین دانشجویی به حکمتیستها انتقاد می کند! نمونه دیگر مظفر محمدی از لیدرهای حکمتیستها، هم طرفدار "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت است و هم در پلنوم دهم، سه ماه پیش، اعلام کرده است که "بحث من بر سر تعیین استراتژی حزب نیست. استراتژی حزب حکمتیست سازماندهی انقلاب کمونیستی و کارگری در ایران است!" همین کادر حکمتیست دو سال قبل گفته است: "در میان انسانهای تشنه آزادی و آرزومند یافتن راه حلی برای دخالت در تعیین سرنوشت خود و راهی سریع و زود فرجام برای رهایی، اولین سوال این بود که «گارد آزادی چیست؟» و یا «گارد آزادی کجاست تا به آن بپیوندیم؟». و همچنین دو سال قبل گفته است: "گارد آزادی ابزار قدرت گیری مردم است. بدون آن کسب قدرت سیاسی از جانب ما و مردم ممکن نیست. بدون آن هر جریانی ممکن است قدرت را بگیرد بجز طبقه کارگر و مردم". (۱۵) در کنار اینها جلال برخوردار یکی دیگر از طرفداران "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت هم هست که، همانطور که در مقاله «جابجایی مقصر و مدعی» از او نقل کرده ام، اگر بشود می خواهد با پنج نفر هم قدرت را بگیرد! این عدم انسجام چه ربطی به نوع آرایش سازمانی دارد؟ مگر الان سازماندهی کمیته مرکزی حکمتیستها در خارج کشور منفصل و غیر متمرکز است که "هر کس حرفی میزند"؟!

عدم انسجام مقوله ای است سیاسی تحلیلی و راه مقابله با آن هم از همان جنس است و در آرایش تشکیلاتی نیست. اولترا سانترالیسم حکمتیستها نه تنها به دنبال این است که در حزب "هر کس حرفی نزنند" بلکه می کوشد این "هر کس حرفی نزنند" را با فحاشی و اتهام زنی در بیرون حزب هم جاری کند! بعلاوه اگر "اشتباه یکی همه حزب را از بین می برد"، مسلم است که این اشتباه هیچیک از فعالین جوان دانشجویی در داخل نمی تواند باشد. تنها اشتباه لیدر حزب و با اختیارات فوق العاده اش است که همه حزب حکمتیستها را از بین می برد. کما اینکه نتایج سیاستهای چند ساله اخیرش از ۱۳ آذر ۱۳۸۶ تاکنون به نتیجه رسیده است و بویژه با شکست کمپین فحاشی و اتهام زنی که راه انداخت، موقعیت حزب حکمتیستها و بویژه لیدرش را متزلزل کرده است. (۱۶)

۳ - جنبش دانشجویی یا اعتراضات دانشجویی

لیدر حکمتیستها برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت ضربه ای که به جنبش دانشجویی زده اند، بهتر دیده است که خود جنبش دانشجویی را انکار کند! لیدر مدرسی در رد وجود جنبش دانشجویی می گوید:

"عبارت جنبش دانشجویی دقیق نیست. جنبش کارگری یک منفعت دارد مثل افزایش دستمزد. جنبش زنان یک خواست پایه ای دارد یعنی رفع ستم بر زن. جنبش دهقانی خواست زمین دارد. راجع به جنبش دانشجویی حرف نزنیم و درباره اعتراضات دانشجویی حرف نزنیم. حرکت دانشجویی مطالبات سیاسی و انگیزه سیاسی دارد. پایه اعتراضات دانشجویی انگیزه سیاسی است و بنابراین پرچم مشترک و خواست مشترک ندارد. منفعت مشترک دانشجویان صنفی است که حتی آن هم انگیزه سیاسی دارد. این خاصیت حرکات دانشجویی در محیط اختناق است. دانشگاه در اختناق یک بی قراری و تحرک سیاسی را نمایندگی می کند و دیگر منفعت دانشجویی اصلا نداریم. دانشجویان گرایشات سیاسی را نمایندگی می کنند. بنا به تعریف نه رادیکال است، نه چپ است و نه راست. این پنجره جامعه است. حتی اگر شهریه بد باشد، خوابگاه بد باشد، غذاخوری بد باشد، دانشجوی طرفدار رژیم در آن شرکت نمی کند. اصلا جنبش دانشجویی گمراه کننده است."

اگر جنبش دانشجویی وجود نداشته باشد اتوماتیک وار بررسی نیرویی که به آن ضربه زده است نیز به طور ساختاری و از بنیاد منتفی می شود! کدام جنبش دانشجویی؟ جنبش دانشجویی وجود نداشته که حکمتیستها به آن ضربه زده باشند!

اگر غیر از این بود مسئولین برگزار کننده جلسه لندن که بسیارشان از کادرهای ارشد و لیدرهای حکمتیستها هستند از اینکه لیدرشان به "جنبش دانشجویی" قائل نیست خبر داشتند و موضوع سخنانی لیدرشان را "جنبش دانشجویی - دورنما و چشم انداز" تعیین نمی کردند.

بعد از انکار جنبش دانشجویی توسط لیدر، وی وظایف حزب حکمتیست را در اعتراضات دانشجویی و نه جنبش دانشجویی بر می شمارد:

"دانشگاه سنگر مبارزه برای آزادی و دموکراسی و آزادی تشکل است و وجود آزادی سیاسی در دانشگاه به نفع طبقه کارگر است. دانشگاه صحنه ای است که می توان عقاید و ارزشها و تئوریهایش را نمایش بگذارد و بیشترین سمپاتی را برایش بوجود بیاورد. فعالین و اکتیویستها که می توانند منشا تغییر باشند را به خود جلب و جذب کند و به حزب کمونیست به پیوندند و این متفکرین جذب جریان چپ شوند". در پایان، کورش مدرسی لیدر ریاکار حزب حکمتیست مانند هر دروغگوی کم حافظه ای کمپین فحاشی و اتهام زنی کثیفی که راه انداخته اند را فراموش می کند و اظهار می دارد که "انتقاد این است که در میان آنها [عناصر] حزبی هست. جمهوری اسلامی ممنوع کرده، شما چرا آنرا ممنوع کرده اید؟ آیا اگر رئیس سازمان زنان را بگیرند که حکمتیست است باید گفت ما سازمان زنان را به خطر انداخته ایم؟ شغل ما این است که برویم و در این سازمانها کار کنیم".

برای ابراز ملاحظه بر سخنان لیدر شایسته حکمتیستها واقعا آدم از فرط وفور در مضیقه می افتد. به همین دلیل تنها فهرست وار به نکاتی اشاره میشود.

الف: انکار منافع مشترک عمومی برای جنبش دانشجویی در خدمت سیاست حکمتیستها علیه ایجاد تشکلهای توده ای دانشجویی است. بر اساس این تحلیل دانشجویان چپ و سوسیالیست تنها تشکل ویژه خود را دارند که همواره نسبت به میلیونها دانشجوی جمع کوچکی هستند و بدون هیچ پوششی مستقیما در معرض حمله رژیم اسلامی قرار خواهند داشت. تظاهرات روز دانشجو و ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ یکی از نتایج مستقیم همین نظریات بود. ۱۶ آذر روز دانشجو است و نه روز دانشجویان سوسیالیست و چپ. با وجود میلیونها دانشجو در ایران برگزاری تظاهرات چند صد نفره در این روز موفقیت نبود و نیست و قبل از هرچیز نشانه فقدان پایگاه توده ای سوسیالیستها در جنبش دانشجویی است. مراسم سخنانی چند

صد نفره به مناسبت روز دانشجو کاملاً قابل فهم و درک است اما تظاهرات چند صد نفره خیر. (۱۷)

ب: از نظر لیدر حکمتیستها فقدان یک خواست عمومی که شامل همه دانشجویان شود، مثل خواستهای صنفی، عاملی است تا جنبش دانشجویی را بشود انکار کرد. خواستهای صنفی دانشجویان و از جمله شهریه، خوابگاه، غذاخوری که لیدر از آن نام برده، یکی از بنیادهایی است که جنبش عمومی دانشجویی را شکل می دهد. این استدلال لیدر که چون دانشجویان هوادار رژیم وارد مبارزات صنفی دانشجویان هم نمی شوند پس "جنبش" دانشجویی نمی تواند وجود داشته باشد، واقعاً پوچ است. اینکه طرفداران رژیم در اعتراضات صنفی دانشجویی شرکت نمی کنند باعث انکار جنبش دانشجویی نیست. کما اینکه زنان طرفدار رژیم اسلامی در اعتراض به بی حقوقی زنان و مبارزه برای خواستهای جهانشمول جنبش زنان شرکت نمی کنند و این باعث منتفی دانستن جنبش زنان نیست. از نظر فاطمه رجبی، همسر سخنگوی دولت اتفاقاً زنان در ایران از حقوق زیادی برخوردارند که باید از آنها گرفته شود و از جمله حق راه رفتن در یک پیاده رو مشترک با مردان. از نظر فاطمه رجبی پیاده رو ها هم باید زنانه مردانه شود. مگر جنبش زنان در اعتراض به حجاب اجباری و آزادی پوشش، زنان طرفدار رژیم اسلامی را در مقابل خود ندارد؟ حتی در جنبش رفع ستم ملی هم همه احاد ملت تحت ستم شرکت نمی کنند و از جمله طرفداران دولت مرکزی علیه آن می ایستند و در کردستان به آنها "جاش" میگویند.

لیدر حکمتیستها می خواهد چنین جلوه دهد که گویا بحث بر سر نفس فعالیت حکمتیستها در جنبش دانشجویی است و نه لاقیدی آنها نسبت به سرنوشت این جنبش و لطماتی که جنبش دانشجویی از ماجراجویی آنها خورده است. لیدر حکمتیستها اینها را سرهم بندی کرده تا ماجرای ضربه ای که حکمتیستها به جنبش دانشجویی زده اند را ماستمالی کند. سوسیالیستها در جنبشهای دمکراتیک نظیر رفع ستم ملی و جنبش زنان و جنبش دانشجویی شرکت می کنند و برای به پیروزی رساندن اهداف علناً اعلام شده آنها مبارزه می کنند چون مطابق تحلیلها و تئوریهایشان مبارزه طبقه کارگر و سوسیالیسم را تسهیل می کند. در جامعه ای فاقد ستم ملی و در جامعه ای که زنان به بسیاری از خواستهای خود رسیده باشند، شکافهای ساختاری در درون طبقه کارگر نیز کمتر است و لذا اتحاد طبقه کارگر و مبارزه اش برای سوسیالیسم با دشواری کمتری مواجه است. به همین اعتبار پیروزی و شکست این جنبشها و کلاً سرنوشت آنها برای سوسیالیستها از همان درجه اهمیت برخوردار است که برای نیروهای غیر سوسیالیستی که هدف غایی آنها پیروزی در همان جنبش معین است و

نه بیشتر. با اتکا به این مبانی سوسیالیستها نسبت به سرنوشت این جنبشها لاقید نیستند و با هرگونه ماجراجویی که به این جنبشها ضربه بزند، مخالف هستند. ضربه خوردن این جنبشها و در عین حال موفقیت سوسیالیستها یک تناقض در خود است و بی معناست. سوسیالیستها اهداف خود در این جنبشها را علنا بیان میکنند و مسئولیت اعمال و سیاستهای خود را می پذیرند و حاضرند شفاف از آن دفاع کنند و یا آن را مورد انتقاد قرار دهند. اما درست بر عکس، حکمتیستها به دروغگویی، فحاشی و اتهام زنی متوسل شدند تا اساسا کارنامه غیر قابل دفاعشان در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران مورد بررسی قرار نگیرد. استراتژی سوسیالیستها برای رسیدن به سوسیالیسم یک مجموعه مرکب از فعالیتهای متنوع و گوناگون در جنبشهای اجتماعی و با محوریت طبقه کارگر است. تاریخ سوسیالیسم مملو از مباحث و تحلیلهایی است که نشان میدهد پیروزی جنبشهای اجتماعی دیگر چه رابطه تنگاتنگی با منافع طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه داری دارد. در صورتیکه ترانزنامه فعالیت حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران نشان میدهد که این دو منافع و اهداف یکسانی نداشته اند و موفقیت دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در پیشبرد اهدافشان که توسط «ایمان» بیان شده و پائین تر بررسی میشود، کاملا علیه مواضع بنیادی حکمتیستها بوده است.

ج: حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب سازمان هر می داشته اند و فعال بوده اند بدون اینکه اهداف آنها قبول داشته باشند. مقایسه اهداف حکمتیستها که لیدر در جلسه لندن برشمارده با اهداف علنا اعلام شده تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که نمونه ای از آن در مباحثات اخیر طرح شد، کاملا مغایر است. به همین دلیل تلاش برای موفقیت در اهداف اعلام شده این تشکل دانشجویی تامین کننده بخشی از اهداف عمومی خود حکمتیستها نبوده و نیست. (۱۸) حکمتیستها و تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دو جریان و با دو هدف کاملا متفاوت بودند، بگونه ای که وقتی این تشکل دانشجویی ضربه خورده است حکمتیستها در پلنوم دهم خود سرود پیروزی می خواندند. منافع و اهداف حکمتیستها و تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در یک راستا نبوده است و احساس مسئولیت در قبال سرنوشت این تشکل دانشجویی جایگاهی در تحلیلها و مواضع حکمتیستها و فعالینش نداشته است.

حکمتیستها به جنبش دانشجویی قائل نبودند. حتی لیدرشان در همین جلسه لندن نیز ادعا می کند جنبش دانشجویی وجود ندارد، بلکه اعتراضات دانشجویی وجود دارد. و لذا وظیفه حکمتیستها در اعتراضات دانشجویی عضوگیری از میان دانشجویان

- مستعد است تا برای تحقق اهداف حکمتیستها که مطابق مباحث "حزب و قدرت سیاسی" است و با اهداف جنبش دانشجویی منافات دارد، فعالیت کنند. در صورتیکه تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب آنطور که «ایمان» در نوشته خود به نام "گامهای ضروری برای چه؟" (خبرنامه آزادی و برابری) آورده و تاکنون با هیچ ملاحظه و مخالفتی از طرف دیگر فعالین این تشکل روبرو نشده است در جهت "تبیین و پیشبرد استراتژی سوسیالیستی و افق کارگری در جنبش دانشجویی بوده است" و ساختمان استراتژی و پلانقرم آن بر این پایه ها استوار بوده اند:
- ۱- جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری و زنان است.
 - ۲- برابری زن و مرد و این که رهایی جامعه در گرو رهایی زن است.
 - ۳- مرزبندی با لیبرالهای پروآمریکایی، از جوجه نئوکانها گرفته تا محسن سازگرای وی. ا. ای. نشین.
 - ۴- مرزبندی با جناح های جمهوری اسلامی از خط اصول گرایان گرفته تا اصلاح طلبان لیبرال درون حکومتی
 - ۵- نه به جنگ و به هر گونه دخالت خارجی اعم از حمله ی نظامی و تحریم اقتصادی.
 - ۶- ایجاد تغییرات بنیادین در گرو حاکم شدن افق کارگری بر افق سایر جنبش های اجتماعی است و در حرکت از پایین و از دل جامعه و نه مثلاً در حمله ی خارجی و یا در اتحاد اپوزیسیون.
 - ۷- ایجاد تشکل های مستقل دانشجویی، کارگری، زنان، معلمان و...

مقایسه این مشی کاملاً متفاوت با آنچه لیدر حکمتیستها در جلسه لندن گفته ریشه لاقیدی حکمتیستها به سرنوشت تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را بخوبی نشان میدهد. منتها حکمتیستها هیچگاه علناً ملاحظه ای درباره اهداف علناً اعلام شده دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که «ایمان» بر شمرده است، بیان نکردند و وابستگان معدود اما موثرشان در این تشکل دانشجویی نیز مطلقاً نه از اینکه جنبش دانشجویی را قبول ندارند حرفی بمیان آوردند و نه به طریق اولی اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری را زیر سؤال بردند (هرچند این تشکل دانشجویی را از "شورای همکاری تشکلها و فعالین کارگری" خارج کردند). انتشار مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" در سایت تریبون مارکسیسم و مباحث و سئوالاتی را که حتی در صفوف خود دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بوجود آورد، حکمتیستها را ناچار کرد تا مغایرت اهدافشان را با اهداف این تشکل دانشجویی علناً بیان کنند.

به همین دلیل قضاوت سیاسی درباره آن "اقدام معین" فعالین حکمتیست که در عین حال فعال تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نیز بودند، بسته به اینکه به کدامیک از این دو ربط پیدا کند، کاملاً متفاوت است: برای حکمتیستها تأثیر آن "اقدام معین" بر جنبش دانشجویی اصولاً اهمیتی نداشت تا حزبشان راسا و پیشاپیش این تأثیرات را مورد بررسی قرار دهد. چرا که لاقیدیشان به سرنوشت تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب ریشه در مواضع بنیادیشان دارد. نه تنها این، بلکه آنجا که بخشی از جنبش دانشجویی رسماً و علناً خواستار بررسی آن "اقدام معین" در ضرباتی شد که به جنبششان خورده است، به ابلهانه ترین شکال ممکن یک کمپین کثیف فحاشی و اتهام زنی علیه اتحاد سوسیالیستی کارگری و دانشجویان منتقد براه انداختند و همه آنهایی را که منفعتی در پنهان ماندن سهم حکمتیستها در ضربه به جنبش دانشجویی داشتند را بسیج کردند، تمام پل‌ها را پشت سر خود از بین بردند، و به دست خود راه بازگشت مجدداً به جنبش دانشجویی را مسدود کردند. حکمتیستها با این کورش مدرسی هیچ کم و کسری ندارند و مجسمه اش را باید همین الان بسازند تا خودش و در زمان حیاتش از آن پرده برداری کند!

حتی خود حکمتیستها مطلقاً قادر نیستند از آن "اقدام معین" دفاع کنند. تنها آن حزبی قدرت دفاع از "اقدام معین"ی که انجام داده است را ندارد که پیشاپیش میداند بخاطر ارتکاب به چنان اعمالی حتی از درون صفوف خود نیز شدیداً مواخذه خواهد شد. حال اگر آن "اقدام معین" حیات جناح نوپای چپ جنبش دانشجویی را به مخاطره انداخته باشد، آن حزب غیر مسئول و غیر قابل اعتماد به هر دنائتی متوسل خواهد شد تا سهم و نقش مخرب خود را پنهان کند. به همین دلیل حزب غیر قابل اعتماد حکمتیستها نه تنها خود راساً مسئولیت آن "اقدام معین" که تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را به باد داد بعهده نگرفته است بلکه با کمپین کثیف فحاشی و اتهام زنی خود به اتحاد سوسیالیستی کارگری می‌کوشد تا دانشجویان چپ و سوسیالیست را از بررسی ضربه به جنبش خود که پای حکمتیستها را مستقیم به میان میکشد، باز دارند.

اگر آن "اقدام معین" توسط گارد آزادی که گاهی در روستاهای مرزی کردستان جوله می‌کنند انجام می‌شد و آنها پس از عملیات خود به پایگاه‌های خویش، که معلوم نیست کجاست، باز میگشتند، قضاوت درباره آن که دیگر ربط مستقیمی به تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نداشت، مطلقاً متفاوت بود؛ قضاوتی نظیر عملیات گارد آزادی برای پخش عکسهای منصور حکمت و کورش مدرسی یا مزاحمت گارد آزادی برای جلسات کارگرانی که برای فرار از مزاحمت‌های رژیم

اسلامی گوشه دنجی برای تشکیل جلسه خود در کوه آبیدر یافته بودند. اما اکنون قضاوت در مورد آن "اقدام معین" کاملاً متفاوت است. قضاوت حکمتیستها درباره آن "اقدام معین" و قهرمانان و دست اندر کارانش از بالا تا پائین حزبشان هر چه باشد، جنبش دانشجویی آن "اقدام معین" را ابلهانه، ماجراجویانه و در چارچوب لطمات مهلکی که به جنبش و تشکلشان زده بررسی خواهد کرد. کسی که نزد حکمتیستها "قهرمان" آن "اقدام معین" محسوب میشود در جنبش دانشجویی مسئول یک ضربه مهلک به تشکل آزادیخواه و برابری طلب است. و این بطور سمبولیکی تضاد منافع حزب حکمتیست را با منافع جنبش دانشجویی بطور عموم و تشکل دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را بطور مشخص نشان می دهد. در این میان فحاشیها و اتهامات کثیف حکمتیستها و سایتها و افراد متحدش در اینجا و آنجا نمی تواند این دوگانگی را پنهان و ماست مالی کند. سهم و نقش حکمتیستها در ضربه اساسی به جناح چپ جنبش دانشجویی در یک مقطع حساس و مهم تاریخی فراموش نشدنی است.

۴ - اتحاد جنبش کارگری و جنبش دانشجویی

بحث کورش مدرس دربارۀ بردن "آگاهی از بیرون" به درون طبقه کارگر و جایگاه تئوریک این بحث میان مارکسیست های ایرانی مورد بحث بوده و هست. اما اینها هیچ ربطی به استفاده توجیه آمیزی که کورش مدرس از این مبحث در این سخنرانی می کند، ندارد. وقتی که سالهاست جنبش کارگری بدون داشتن مفهوم گرایشات درونی یعنی گرایش رادیکال و سوسیالیست و گرایش راست قابل تحلیل و بررسی واقع بینانه و عینی نیست، اینها تازه به یاد مبحث "آگاهی از بیرون" افتاده اند. به این اعتبار این مبحث کورش مدرس نیازی به اظهار نظر ندارد و فقط باید دید مانند کل مباحث لیدر در جلسه لندن چه کاربردی دارد و وسیله توجیه چه پراتیکی بوده است. لیدر گفته است:

"برای کمونیسم، اینکه طبقه کارگر آگاهی پیدا کند، آگاهی عمیق و کمونیسم بعنوان یک علم به درون آن برده شود، روشنفکران و تحصیلکردگان جامعه نقش تعیین کننده ای دارند. این بحث لنین بوده است که همیشه آگاهی کمونیستی در محیط کارگری خودش سبز نمی شود، بلکه آگاهی از بیرون به درون طبقه کارگر برده میشود، چون محصول بالاترین دستاوردهای علمی بورژوازی است. این دستاورد علمی بورژوازی را طرف نمیداند که در محیط کارخانه کار میکند. وی میفهمد که برابری طلب است، همینقدر. و این هنوز با کمونیسم مارکس، هنوز با کمونیسم

کارگری، هنوز با کمونیسم پراتیک یک دنیایی فرق دارد. این یک برابری طلبی ای که اسپارتاکوس هم بر حرکتش استوار بود، نمیتواند هنوز چیزی را به حرکت بیاورد و نمیتواند جنبشی را به پیروزی برساند. کمونیسم بعنوان علم رهایی طبقه کارگر و علم رهایی بشریت، یک تئوری است و این مبتنی است بر همان که انگلس میگوید، لنین میگوید، یک نقدی ای از تاریخ سوسیالیسم است، یک نقدی از تاریخ اقتصاد سیاسی، که ثروت از کجا می آید و یک نقدی است از فلسفه کلاسیک به اصطلاح بورژوازی، که اگر شما اینها را نداشته باشید، اگر نتوانید اینها را طبقه ات منتقل کنید، آگاهی میشود یک آگاهی که امروز یکی سوارش میشود و فردا یکی دیگر، هر کی با خودش میبردش. و این بحثی ای که من اینجا تکرارش نمی کنم. علیرغم اینکه شاید لازم باشد تکرار کرد، بخاطر اینکه این روزها همه چیز لنین مورد تجدید نظر قرار میگیرد از جمله این بحث اش. اینطور نیست، کمونیسم را باید برد و طبقه کارگر را آموزش داد. طبقه کارگر را در زندگی روز مره اش آموزش داد. منظورم این نیست که کلاس درس برایش بگذاری، ولی به هر حال پدیده ای است که از بیرون منتقل میشود در طبقه کارگر بعنوان علم اش. بعنوان خود انگیزه اش و به اصطلاح خود احتیاج به اینکه میخواهد کار مزدی را ور بیاورد خوب این یک پایه موجودیت طبقه کارگر است ..."

یکی از اهداف تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که توسط بر شمرده شده اتحاد جنبش کارگری و جنبش دانشجویی است. اما حکمتیستها که به "جنبش دانشجویی" قایل نیستند طبعاً نمی توانند خواهان اتحاد دو جنبش کارگری و دانشجویی باشند. مانند تمام مواردی که اهداف حکمتیستها با اهداف تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب مغایر بوده، حکمتیستها بدون اینکه علناً اعلام کنند با اهداف این تشکل دانشجویی در قبال جنبش کارگری موافق نیستند، وظیفه تشکل هر می خود در این تشکل دانشجویی را بردن آگاهی به درون کارگران قرار داده اند و آنرا بنحوی غیر اصولی پراتیک کرده اند. اگر تشکل هر می حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب راساً و به نام خود وظیفه بردن آگاهی به میان کارگران را انجام میداد، (که پائین تر محتوای آن روشن خواهد شد) موضوع بحث چیز دیگری بود. مسئله این است که سازمان هر می حکمتیستها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، تحت نام این تشکل وظایف حزبی خود را که مغایر با اهداف این تشکل دانشجویی بوده است، پیش می برده است. نمونه برجسته ای که در این مورد وجود دارد و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران هنوز هیچ توضیحی برای آن ندارند موضوع

عضویت و جدایی از "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" است. با تشکیل "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" از جمله تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران نیز اهداف "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" را پذیرفتند، به آن پیوستند و نمایندگان از آنها در جلسات این شورا شرکت می کردند. این همکاری مادام که هم "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" بر اهداف علنا اعلام شده اش پای میفشرد و هم دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب هنوز اتحاد دو جنبش کارگری و دانشجویی از جمله اهدافشان بود، باید ادامه می یافت اما چنین نشد.

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب پس از مدتی اطلاعیه دادند و از "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" خارج شدند بدون اینکه دلیل آن عدم پایبندی یکی از دو طرف به اهداف علنا اعلام شده شان باشد. در اطلاعیه جدایی تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دلایلی آمده که نه حاکی از این است که "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" اهداف علنا اعلام شده خود را زیر پا گذاشته و نه حاکی از آن است که همکاری با "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" مغایرتی با اهداف علنا اعلام شده تشکل آزادیخواه و برابری طلب، که از جمله آنرا بیان کرده، داشته است. از جمله اینکه یکی از اهداف تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب "تبیین و پیشبرد استراتژی سوسیالیستی و افق کارگری در جنبش دانشجویی بوده است" و یا اینکه این تشکل دانشجویی معتقد است که "جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری" است. به این اعتبار نحوه و علت واقعی جدا شدن تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران از "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" یک علامت سؤال بزرگ بالای سر سابقه این تشکل دانشجویی است. پر واضح است که حکمتیستها در نیمه راه متوجه شدند که عضویت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" با منافع حزبشان منافات دارد و موفق شدند تا این تشکل دانشجویی را از "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" خارج کنند. دلایل جدایی در اطلاعیه تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب از "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" بیانگر منافع حکمتیستهاست که بنا به تعریف با منافع جنبش کارگری و جنبش دانشجویی مغایر است و هیچ اشاره ای به موانع غیر قابل رفع اتحاد دو جنبش کارگری و دانشجویی ندارد که از قرار هدف دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب از پیوستن به "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" بوده است. یکی از دلایل تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب برای خروج از "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" چنین است: "در آن (شورای همکاری...) را به

روی عناصر فرصت طلب و چپ نمایی که ضدیت در بستر اصلی چپ در جامعه را تحت حجاب تملق در برابر کارگران و فعالین کارگری مستتر می کردند باز می نمود این جریان دانشجویی را به تجدید نظر در تصمیم اولیه خود واداشت". آیا این تشکل دانشجویی در اجلاسی نیروهای چپ ایران را مورد بررسی قرار داده و یکی را بعنوان "بستر اصلی چپ در جامعه" تعیین کرده بود؟ شورای همکاری بزرگترین محل تجمع فعالین جنبش کارگری ایران از طیفها و گرایشات مختلف است. آیا اگر جریانی که در "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" جایی ندارد، هنوز "بستر اصلی چپ در جامعه" است؟ آیا منظور از بردن آگاهی علمی به درون کارگران همین بوده که به کارگران بگویند آن جریان خاص "بستر اصلی چپ در جامعه" است؟ "بستر اصلی چپ در جامعه" بودن موضوعی ابژکتیو است و نه سوژکتیو و یا راز آلود. "بستر اصلی چپ در جامعه" کدام نیرو بود و کدام جایگاه را در مواضع بنیادی این تشکل دانشجویی داشت که مخالفت با آن باعث قطع عضویت در "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" شد؟ اگر تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بخواهد در راستای اتحاد جنبش کارگری و جنبش دانشجویی قدمی بردارد و این از اهداف هویتی و اساسی آن است ناگزیر میگردد تا اولین تجربه همکاری خود با یک تشکل کارگری را مورد بررسی علنی قرار دهد و به سئوالات موجود پیرامون آن جواب گوید.

شرط ادامه حیات تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب

سخنان کورش مدرس لیدر حکمتیستها در جلسه لندن سندی است بر بطلان کمپین فحاشی و اتهام زنی کثیف آنها علیه اتحاد سوسیالیستی کارگری و مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری". سخنان کورش مدرس در جلسه لندن نشان می دهد که حکمتیست ها در تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب سازمان هر می داشته اند؛ اهداف حکمتیستها مغایر با اهداف علنا اعلام شده این تشکل دانشجویی بوده که از جمله توسط "ایمان" بیان شده است؛ عملکرد وابستگان حکمتیستها و آن "اقدام معین" ماجراجویانه و رسواگر که حتی حزبشان قادر نیست اطلاعی بدهد و از آن دفاع کند باعث ضربه خوردن به تشکل دانشجویان بوده است؛ جلسه لیدر در لندن نشان داد که مباحثی که با انتشار "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" آغاز شده تنها چیزی را که پیش چشم همگان گرفته نه اطلاعات پلیسی، بلکه نقش حکمتیستها در ضربه اساسی به تشکل دانشجویان بوده است و بررسی آن اکنون کورش مدرس و بهرام مدرس را که خود از مسئولین مسقیم تشکیلات داخل کشور بودند را در

صندلی متهم نشانده است. و اگر سخنرانی لیدر در لندن آخرین دفاع او باشد، همانطور که این نوشته نشان داد، حکم محکومیت لیدر و حکمتیستها در ضربه ای که به جناح چپ جنبش دانشجویی زدند، قطعی است.

با شکست کمپین فحاشی و اتهام زنی کثیف حکمتیستها اکنون بررسی ضربه مهلکی که حکمتیستها به جناح چپ جنبش دانشجویی زدند، کار ساده ای است. حتی مشاهده ساده کسانی که از دور وقایع جنبش دانشجویی را دنبال می کردند کافی است تا تفاوت موقعیت و قدرت جناح چپ جنبش دانشجویی در تهران قبل از ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ با موقعیتی که اکنون به آن دچار شده است را تشخیص دهند. بعلاوه بعضی از فعالین تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با کمپین کثیف حکمتیستها همصدا و همنا شدند و بدون اینکه با مخالفتی از درون مواجه شوند، زبان و ادبیاتی را در مباحث خود بکار گرفتند که به ادبیات کثیف پاپوش دوز و تهمت زن طیف کیهان شریعتمداری تعلق دارد و بدین ترتیب از تشکل دانشجویی خود یک چهره فحاش و تهمت زن ساختند. به حکم شرایط عینی تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب قادر نیستند قدم از قدم بردارند مگر اینکه موقعیتی که به آن دچار شده اند و همچنین عوامل مسبب آنرا با شفافیت کامل بررسی و تحلیل کنند. نه تنها این، بلکه تحلیل و بررسی علل ضربه به تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و سهم اساسی حکمتیستها در این ضربه باید چنان قانع کننده باشد که به دانشجویان اطمینان دهد که در صورت شروع مجدد فعالیت خود با این تشکل دانشجویی، چنان وقایعی روی نخواهند داد. به همین دلیل هیچ بخشی از جنبش دانشجویی، حتی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نیز، خواهان ادامه وضع گذشته که امتحان خود را پس داده و ضربات کاری به تشکلشان زده نیستند. لذا تحلیل و بررسی علل اوضاعی که این تشکل دانشجویی به آن دچار شده پیش شرط شروع مجدد هر نوع فعالیت تحت نام تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است.

همانطور که همه فعالین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بدان آگاهند و همچنین سخنان لیدر حکمتیستها در جلسه لندن نیز مکرر آشکار ساخت، اهداف حکمتیستها با تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب کاملاً مغایر هم بودند و هستند. به همین دلیل کمپین کثیف حکمتیستها می کوشید تا فاش شدن سهم خود را در ضربه اساسی به جنبش دانشجویی پنهان کند و یا به عقب بیاندازد و بدون اینکه منافع این تشکل دانشجویی را که فعالیت مجددش در گرو تحلیل علل موقعیت فعلی آن است را مد نظر داشته باشند. بهر حال یا تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بعنوان

یک تشکل اوضاع فعلی را ادامه خواهد داد بدین معنی که پس از ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ که حکمتیستها در آن سهم اساسی داشتند، کمر راست نخواهد کرد و از هم اکنون باید آنها را به تاریخ گذشته جنبش دانشجویی متعلق دانست، و یا اینکه از فعالیت های چند ساله خود به یک جمع بندی قانع کننده برای ادامه فعالیتش خواهد رسید و فعالیت مجدد خود را با استفاده از تجربه ای که برایش بهای گزاف غیر لازمی داده است آغاز خواهد کرد. دانشجویانی که در آستانه آغاز فعالیت خود با یکی از جناحهای چپ جنبش دانشجویی هستند واضح است که به تشکلی که با چنین معضلات جدی روبروست به سادگی نخواهند پیوست. این اقدامات تازه کمک می کند تا شاید فعالین دانشجویی که سابقه فعالیت با تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران را داشته اند به فعالیت مجدد روی آورند.

جای خالی این تحلیل و بررسی را، که لازمه فعالیت مجدد است، نمی توان با پیوستن به کمپین فحاشی و اتهام زنی حکمتیستها پر کرد، اگر چه می توان آنها را حتی پس از ۷ ماه که از ضربه ۱۳ آذر گذشته است باز هم برای مدتی به تاخیر انداخت. منتها خود فعالین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بهتر از همه می دانند که، مانند هر تشکلی که گرفتار چنین اوضاعی باشد، زمان به نفعشان نیست. در افتادن و مقابله با گجی، سردرگمی، بی اعتمادی و سئوالات بسیار جدی نظری و سیاسی بی پاسخ مانده، با گذشت زمان سخت تر می شود و چه بسا غیر ممکن خواهد شد. ادامه چنین روندی اگر چه یک شکست بزرگ برای تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است اما نهایت موفقیت حکمتیستهاست. از نظر عینی، منفعت حکمتیستها در این است تا تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب از ضربه ۱۳ آذر ۱۳۸۶ کمر راست نکند تا اینکه این تشکل دانشجویی فعالیت چند ساله خود را بررسی کند و نقش حکمتیستها را در ضربه ای که خورده است رسماً و علناً اعلام کند.

مباحث جنبش دانشجویی در واقع جدالی است بر سر دو خط مشی حکمتیستی یا سوسیالیستی در جنبش دانشجویی. جدالی از همین جنس بر سر دو استراتژی در جنبش کارگری چندین سال قبل روی داد و گرایشات چپ و راست به مجادله های جدی با هم پرداختند، اما چون پای یک جریان فحاش و تهمت زن نظیر حزب حکمتیست و فرهنگ منحط منبعث از مباحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در میان نبود، این مباحث در جنبش کارگری به سرانجام رسید و جریان راست به نفع یک جریان رادیکال و سوسیالیست تضعیف شد، بدون اینکه چنین

فضای آلوده ای فرصت عرض اندام بیابد. در واقع دو جریان راست و چپ در جنبش کارگری ریشه دار بودند و لذا در عین اختلافات عمیقی که داشتند مباحثشان در مجموع متین و متمدنانه پیش رفت و مانند مباحث اخیر جنبش دانشجویی و به دلیل وجود یک جریان بی ریشه نظیر حکمتیستها به فحاشی و تهمت زنی کشانده نشد. اگر سرانجام یافتن برتری یک خط مشی سوسیالیستی در جنبش کارگری به دلیل ریشه دار بودن هر دو سوی مباحثه سالها طول کشید، برتری یافتن خط مشی سوسیالیستی و کارگری در جنبش دانشجویی که از سی اردیبهشت شروع شد حتی به دو ماه هم نکشید چرا که طرف مقابل یک جریان پر سر و صدا اما بی ریشه، فحاش و تهمت زن نظیر حزب حکمتیست بود. مباحث اخیر بر سر جنبش دانشجویی که بیانگر برتری یافتن یک خط مشی کارگری و سوسیالیستی در جنبش دانشجویی است در عین حال با یکی از منحنی‌ترین ادبیات تاریخ چپ ایران توأم شد زیرا پای حزب حکمتیست و مباحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در میان بود. به همین اعتبار عروج یک جنبش دانشجویی با یک استراتژی کارگری و سوسیالیستی که طبعاً و قطعاً متحد جنبش کارگری خواهد بود با خود یک رنسانس فرهنگی را نیز به همراه خواهد آورد. چرا که یک خط مشی کارگری و سوسیالیستی نیاز به این ادبیات منحنی و فاسد ندارد و برتری یافتنش بعنوان یک نتیجه فرعی این لمپنهای فحاش راه گم کرده به مبارزه شریف سوسیالیستی را نیز طرد و منزوی خواهد کرد. به امید آن روز.

زیر نویسها:

۱- رجوع کنید به محمد آسنگران، "کار پلیسی ایرج آذرین را باید تقبیح کرد"، ۲۰ می ۲۰۰۸، سایت روزنه. در واقع کمپین فحاشی و اتهام زنی علیه نوشته "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" و نویسنده آن با همین نوشته و با ابتکار محمد آسنگران که از لیدرهای حزب کمونیست کارگری است آغاز گشت و حزب اتحاد کمونیسم کارگری و حکمتیستها سرعت آن را پی گرفتند و به یکی از کثیف ترین کمپینهای ترور شخصیت تاریخ هر سه حزب کمونیست کارگری تبدیل کردند. البته حزب کمونیست کارگری بجز ابتکار عمل محمد آسنگران برای آغاز این کمپین فحاشی و اتهام زنی و اطلاعیه ای که سازمان جوانان آن با مضامین یکسان کمپین کثیف حکمتیستها منتشر کرد، دخالت علنی و آشکار دیگری در این کمپین نداشت.

۲- نمونه ای از کمپین کثیف ترور شخصیت توسط دو سایت اتحاد کارگری و آزادی بیان انجام شد. یکی از مسئولین سایت اتحاد کارگری صدیق جهانی است و سایت

آزادی بیان از سایتهای نزدیک به حکمتیست هاست که یکی از مسئولین آن سوران (بقیه چه کسانی هستند؟) است که جهت ثبت عینا در زیر خواهد آمد. زیرا یکی از نتایج تبعی و جانبی دست بالا یافتن خط مشی کارگری و سوسیالیستی در جنبشهای کارگری و دانشجویی یک پاکیزگی فرهنگی و کلامی است و تاریخ جنبش طبقه کارگر ایران باید به یاد بیاورد که پیشینیانش در دفاع از سوسیالیسم و منافع طبقه کارگر با چه فرهنگ فاسد و منحطی روبرو بوده اند. مسئولین این دو سایت این ستونها را ایجاد کردند تا محل عرض اندام بزدلانی باشد که هر یک با چند نام مستعار و بی پروا از اینکه روزی مجبور باشند مسئولیت فحاشی ها و اتهامات خود را بعهده بگیرند با دست باز بدترین فحاشی ها و اتهامات کثیف را نثار ما کنند تا مانع رو شدن مسئولیت کورش مدرسی و حکمتیستها در ضربه به جنبش دانشجویی شوند.

۳ - در این کمپین ریاکارانه که فحاشی، تهمت، افترا و دروغگویی هیچ مرزی نداشت، توسط صدیق جهانی، از فعالین "اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران" در استکهلم و مسئول سایت پروکاتور اتحاد کارگری به این شکل من حتی صاحب مغازه شدم: "عوام فریبی را کنار بگذار و بجسب به مغازه ات!"

۴ - رجوع کنید به عابد توانچه، "سهم خواهی ممنوع، ما مستقل هستیم". در این مطلب از جمله آمده است: "چگونه وقتی "یک" نفوذی در میان جریانی از چپ دانشجویی وجود داشته است که از نامهای مستعار گرفته تا آی دی های مخفی، اعضا و در معنای واقعی کلمه "همه چیز" را روزها قبل از این ضربه با وزارت اطلاعات معامله کرده است دیگر چه چیزی برای مقاومت وجود داشته شده است؟ گرایشات مختلف از نیروهای چپ دانشجویی زندانی از همان روزهای اول بازداشت در مقابل میزان اطلاعات بازجوها از مسایل دچار شوک شده بوده و روزهای بسیار وحشتناکی را پشت سر گذاشته اند. ... وقتی چیزی برای پنهان کردن وجود ندارد مسلما چیزی هم برای مقاومت کردن وجود ندارد."

۵ - رجوع کنید به اطلاعیه حکمتیستها بنام "رقص جلاد" منتشره در ۱۶ اسفند ۱۳۸۶ که می گوشت اطلاعات گسترده پلیس را ناشی از کنترل رژیم اسلامی بر شبکه اینترنت معرفی کند و نه وجود عناصر نفوذی در سطوح بالای رهبری حزب حکمتیست. در بخشی از این اعلامیه آمده است: "پرده دوم نمایش کثیف جمهوری اسلامی با القای این شبهه در میان زندانیان شروع میشود که اطلاعاتی که جمهوری

اسلامی از طریق کنترل اینترنت و یا دسترسی به بایگانی ای میل ها و چت ها بدست آورده است را "نفوذی ها" در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده اند"، "افتادن به این دام، شایعه پراکنی، دامن زدن به سوء ظن و بد دلی و ایجاد فاصله عاطفی میان صف انقلابیون در بیرون و داخل زندان خواسته یا ناخواسته همکاری با جمهوری اسلامی است".

۶ - برای توضیح مفصل در این مورد رجوع کنید به رضا مقدم، "جابجا شدن مقصر و مدعی، رابطه فحاشی حکمتیست ها و عملکرد آنها در جنبش دانشجویی"، ۱۸ خرداد ۱۳۸۷ - ۷ ژوئن ۲۰۰۸، سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری.

۷ - رجوع کنید به "بیانیه دانشجویان سوسیالیست پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و مباحثات اخیر در چپ دانشجویی"، تیرماه ۱۳۸۷، سایت دانشجویان سوسیالیست دانشگاههای ایران.

۸ - انتشار "بیانیه دانشجویان سوسیالیست پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و مباحثات اخیر در چپ دانشجویی" یکبار دیگر تزلزلات و نوسانات قابل پیش بینی حزب کمونیست ایران در قبال کمپین حکمتیستها را آشکار کرد. حزب کمونیست ایران که تسلیم کمپین کثیف اتهام زنی و فحاشی حکمتیستها شد و مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" را از روی سایتهای خود برداشت و کوشید تا خود را از ماجرا کنار نگه دارد و در آن دخالت نکند، "بیانیه دانشجویان سوسیالیست پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و مباحثات اخیر در چپ دانشجویی" را بدون هیچ توضیحی درباره علت نوساناتش، در جهان امروز شماره ۲۰۹، نیمه دوم خرداد ۱۳۸۷ درج کرد.

۹ - با شکست کمپین کثیف حکمتیستها حزب کمونیست کارگری و اتحاد کمونیسم کارگری به عبث می کوشند تا حساب منصور حکمت را از کمپین مشمئز کننده و تهوع آور حکمتیستها جدا کنند. یکی از موضوعات مشترک این نوشته ها، از جمله نوشته محمد رضا پویا از فعالین حزب کمونیست کارگری و آذر ماجدی از حزب اتحاد کمونیسم کارگری هر دو این است که ما شهادت آنرا نداشتیم که انتقادات خود را از منصور حکمت در زمان زنده بودن خودش بیان کنیم تا جوابمان را بدهد! الف، آذر ماجدی در نوشته خود به نام "اعترافات زیر شکنجه و شرق زدگی!"، گفته است "تا زمانی که او (منصور حکمت) در قید حیات بود، اینها در گوشه ای

فعالیت میکردند و جرئت نداشتند علنی و رسمی او و سیاست هایش را نقد کنند".
آذر ماجدی فراموش کرده است که نوشته هایی که در زمان حیات منصور حکمت
در انتقاد از حزب نوشته شده اینهاست! ۱ - "در دفاع از مارکسیسم، نقدی بر مشی
تازه حزب کمونیست کارگری"، ایرج آذرین، آبانماه ۱۳۷۸. ۲ - "اطلاعیه
مطبوعاتی، رضا مقدم حزب کمونیست کارگری ایران را ترک کرد"، آوریل
۱۹۹۹. ۳ - "گفتگو با رضا مقدم درباره تحولات اخیر در حزب کمونیست
کارگری ایران"، نشریه کارگر امروز، شماره های ۶۳، ۶۴، ۶۵، تیرماه ۱۳۷۸،
مرداد و بهمن ۱۳۷۹. ۴ - "درباره جهتگیریهای اخیر حزب کمونیست کارگری در
زمینه رابطه با دولتها"، ایرج آذرین - رضا مقدم، شهریور ۱۳۷۸. ۵ - محتوای
بزرگداشت سالروز ۳۰ خرداد چیست؟، ایرج آذرین، ۲ تیرماه ۱۳۷۹. در آن دوران
رهبان حزب کمونیست کارگری در رویای وزیر شدن و رئیس جمهور شدن بودند
و این نوشته ها را مغل و مزاحم آن رویاهای شیرین و در واقع پوشالی خود می
دانستند و پاسخی جز فحاشی و اتهام زنی به آن ندادند. الان که دچار فراموشی پس
از یک بد مستی طولانی چند ساله شده اند ادعا می کنند که "تا زمانی که او
(منصور حکمت) در قید حیات بود، ... اینها جرئت نداشتند علنی و رسمی او و
سیاست هایش را نقد کنند". دلایل این فراموشی ممکن است حتی برای خود آذر
ماجدی هم روشن نباشد!

پس از مرگ منصور حکمت تنها یک مطلب بطور مشخص مواضع وی را مورد
نقد و بررسی قرار داده است و آن کتاب "در این بن بست، سه حزب کمونیست
کارگری در انتهای راه" است، که دقیقاً به سبب تحول تازه ای پس از مرگ منصور
حکمت، یعنی تجزیه حزب کمونیست کارگری به سه حزب، نگارش آن ضرورت
یافته بود. و کتاب "در این بن بست" چیزی جز بسط همان انتقادات پایه ای در غیر
مارکسیستی بودن مباحث "حزب و قدرت سیاسی" نیست که چندین سال پراتیک شده
و نتایج مخربش بر سرنوشت حزب کارگری آشکار شده است. در بیانیه جدائیم تمام
مشکلات حال و آینده حزب را ناشی از کنار گذاشتن کمونیسم کارگری و جایگزین
شدن آن با مباحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" دانستم. مباحث غیر
مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم همانطور که
برای هر مارکسیستی قابل پیش بینی بود چنان با واقعیات عینی مبارزه طبقاتی و
اوضاع سیاسی در ایران در تناقض افتاد که ظرف چند سال حزب کمونیست
کارگری را متلاشی کرد. یا انکار کنید که حزب کمونیست کارگری متلاشی شده
(که در این صورت فکر نمی کنم هیچ یک از خوانندگان معمولی آثار شما را

متعجب کند) و یا علت متلاشی شدن آنرا نه با اخلاق و جاه طلبیهای این و آن بلکه با اتکا به تئوریهای مارکسیستی توضیح دهید که بتواند کسی را قانع کند.

ب، این ادعای دروغ شما در تناقض کامل است با ادعای پوچ دیگران که منصور حکمت را از جمله "مارکس زمانه"، "مارکس قرن بیست و یکم" و "معتبرترین مارکسیست معاصر" می نامید. چطور است که مارکس غیر زمانه بیش از صد سال بعد از مرگش دوام داشته است و مارکسیستها از نظراتش در مقابل منتقدینش دفاع می کنند اما "مارکس زمانه" همین که خودش در قید حیات نیست هیچ کسی نیست که توان دفاع از نظرات وی را داشته باشد! آیا بالاخره نباید حرف خود منصور حکمت را در پلنوم چهاردهم، آخرین پلنومی که در آن حضور داشت، باور کنیم که این حزب روی خط منصور حکمت نیست؟ عقاید فردی که در زمان حیاتش و در حزب خودش که لیدرش بود، مدافعی نداشت و حاکم نبود چگونه می تواند خارج از حزبش و پس از مرگش نفوذ داشته باشد و "مارکس زمانه"، "معتبرترین مارکسیست معاصر" باشد؟ چرا هیچکدام از مدافعین امروزش در پلنوم چهاردهم به پا نخاست تا از نظرات منصور حکمت دفاع کند و نظرات وی را بر سیاستهای حزب حاکم گرداند؟ آیا حتی انتظار داشتن یک منطق صوری نیز از شما زیاده روی افراطی است؟

ج، آذر ماجدی گفته است: "منصور حکمت که متأسفانه دیگر قادر نیست این حرکت قبیح را نقد کند، دیگر در میان ما نیست تا یک اثر بیاد ماندنی دیگر چون "دریغ از یک جو شعور" بنویسد و جهان سومی بودن آنها را بیادشان بیاورد. تا فرهنگ نازل جهان سومی و شرف زدگی حاکم در جنبش چپ را به باد نقد بیرحمانه بگیرد. چرا اینها به منصور حکمت حمله میکنند؟" آذر ماجدی فراموش کرده است که کمپین فحاشی و تهمت زنی و دروغ پراکنی حزب علیه جداشدگان در آوریل ۱۹۹۹ در زمان حیات خود منصور حکمت بود. در زمان حیات خود منصور حکمت اصغر کریمی امضای خود را زیر نوشته ای به نام "بدون تئوری ارتجاعی عمل ارتجاعی غیرممکن است" گذاشت که به جدا شدگان آوریل و به طور مشخص به رضا مقدم و ایرج آذرین چنین اتهامات بیشرمانه ای میزد: "به بلندگوی ظاهر را بی جیره و مواجب تبلیغات کهنه ضد کمونیستی سفارتخانه های رژیم اسلامی در کشورهای خود تبدیل شدند"، "عاقبت این ترها، خزیدن رسمی و علنی به آغوش هیات حاکمه است. بدینسان جماعت حقیری که با بلند کردن پرچم شکست کمونیسم به همان شیوه سپاه پاسداران و ساواما در مقابل يك حزب کمونیستی قیل و قال براه انداخته بود"،

"اگر کسی در میان اینها اندک رگی از آزادی‌خواهی و شرف داشته باشد فقط با بیرون جستن فوری از کل این منجلاب میتواند خود را نجات دهد".

بله، متأسفانه منصور حکمت نیست و کاش بود و سر انجام نهایی مباحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" اش و بلایی را که بر سر حزب کمونیست کارگری آورد را به چشم خود می‌دید. هر چند بارقه آن را دیده بود و با بیان اینکه فعالیت حزب و تبلیغاتش روی خط منصور حکمت نیست و روی خط حمید تقوایی است پروسه انداختن گناه شکست مباحث "حزب و قدرت سیاسی" را به گردن حمید تقوایی و نظرات وی آغاز کرده بود. و الا اگر منصور حکمت را در گفته اش در پلنوم چهاردهم صادق بدانید که حزب روی خط وی نبوده است باید تمامی عناوینی که به منصور حکمت داده اید را ملغی کنید. چرا که این کدام "مارکس زمانه"، "مارکس قرن بیست و یکم" و یا "معتبرترین مارکسیست معاصر" است که "خطش" در زمان حیات خودش و حتی در حزبی که لیبر و همه کاره آن شده بود، حاکم نبود؟ حالت دیگر، که از هر لحاظ با عقل جورتر در می‌آید، این است که مباحث غیر مارکسیستی "حزب و قدرت سیاسی" چنان با واقعیات سر سخت جامعه و مبارزه طبقاتی در ایران از بنیاد متناقض بود که غیر قابل پراتیک بود.

البته منصور حکمت نیست که فحاشی علیه ما را رهبری کند، اما نگران نباشید، منصور حکمت نیست اما صدها کادر و فعال فحاش و اتهام زن و دروغگو در سه حزب کمونیست کارگری از خود باقی گذاشته است. کمپین فحاشی و اتهام زنی به ما و مقاله "وضعیت فعلی و گامهای ضروری"، که متن کامنتهای تهوع آور و مشمئز کننده آن در هر دو سایت وردست حکمتیستها (سایت "اتحاد کارگری" و "آزادی بیان") را همه دیده اند، آخرین دست پخت این شاگردان منصور حکمت است.

آیا براستی فحاشی‌ها و اتهامات کثیفی که هنگام جدایی‌های آوریل ۱۹۹۹ زدید را فراموش کرده اید؟ آیا فحاشی‌ها و اتهاماتی که خودتان هنگام جدایی حکمتیستها به آنها زدید را فراموش کرده اید؟ آیا واقعا فحاشی‌ها و اتهاماتی که هنگام جدایی به خودتان و در "جدل آنلاین" زدند را یادتان نیست؟ بالاخره این فحاشی‌ها ناشی از چیست؟ آیا این اضمحلال اخلاقی را فقط ناشی از فاسد شدن اخلاقی و فرهنگی همزمان فعالین این سه حزب می‌دانید؟ آیا باید یک انقلاب فرهنگی و اخلاقی در هر سه حزب کمونیست کارگری ایجاد کرد تا ریشه‌های این فرهنگ و اخلاقیات منحط را خشکاند؟ از نظر ما این نوع اخلاقیات لازمه دفاع از مباحث غیر مارکسیستی و غیر کارگری "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" و "حزب و شخصیتها"ی منصور حکمت است. آیا همین نامه پر از فحش و ناسزای شما که فاقد هر نوع دلیل و استدلال است را باید فقط به اخلاق و فرهنگ شخص خود شما ربط داد؟ چرا از

میان طرفداران منصور حکمت در این سه حزب کسی نیست که بتواند بدون فحاشی و اتهام زنی از مباحث "حزب و قدرت سیاسی" وی دفاع کند؟ کسی توهم کنار گذاشتن فحاشی و اتهام زنی از هیچ کدام از سه حزب کمونیست کارگری را ندارد، چون در یک دو راهی دفاع از مباحث "حزب و قدرت سیاسی" و یا ترک فحاشی و اتهام زنی قرار می گیرد.

۱۰ - عابد توانچه از فعالین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران در وبلاگ خود به روزبه کلانتری اتهاماتی زد و سایت آزادی بیان که یکی از بازوهای اصلی کمپین کثیف حکمتیست هاست بلافاصله و بدون هیچ تحقیقی و در اساس مطابق با اخلاقیاتی که ناشی از مباحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت و مواضع حکمتیست هاست مطلبی که در زیر می آید را نوشت: "ادامه پرونده سازی و جاسوسی بر علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب"، "در ادامه ظهور وبلاگهای تریبون مارکسیسم و تریبون جوان و انواع و اقسام وبلاگهای به اصطلاح سوسیالیستی و بلاگ دیگری اخیرا گشوده شده است. اینبار سازنده گان وبلاگ در پرونده سازی و جاسوسی بر علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب سنگ تمام گذاشته اند بطوریکه فرق بین اداره اطلاعات و صاحبان این وبلاگ را نمیشود تشخیص داد. هر چند قبلا در این مورد خیلی نوشته شده است ولی سقوط اینها تا این حد و با این سرعت قابل تصور نبود. تاریخ یکبار دیگر تکرار میشود، عده ایی بعد از ۳ دهه، شغل شریف جاسوسی کردن و پرونده سازی بر علیه مخالفین خود را انتخاب کرده اند. شناساندن این ماموران بی جیره و مواجب (ائتلاف به اصطلاح مارکسیستهای دو آتسه) به جامعه و وظیفه هر انسان آزادیخواه و کمونیستی است."

با پاسخ روزبه کلانتری به اتهامات عابد توانچه، وی بلافاصله مطلب حاوی اتهاماتش به روزبه کلانتری را از روی وبلاگش برداشت و البته با این توضیح حیرت انگیز از مبانی اتهاماتی که زده بود: "فعلا مدرکی برای نسبت دادن این وبلاگ به کسی در دست نیست. به واقع اینگونه راحت ترم که فکر کنم هنوز وقاحت این عده به بینهایت ممکن خود نرسیده است. تاسیس و لینک دادن به چنین وبلاگی مظهر افسار گسیختگی و تخریب کور کورانه با محوریت منفعت طلبی شخصی و گروهی است. شاید باید هنوز اینقدر فضا را آرام و عادی در نظر بگیریم که بدون هیچ گونه شک و شبهه ای وبلاگ داب تهران را دست پخت مستقیم وزارت بدانیم."

بله. عابد توانچه به همین سادگی اتهام زد و پس گرفت. اما مسئولین سایت آزادی بیان که به دنباله روی از عابد توانچه آن اتهامات را نثار "عده ای" کرده بودند مطابق فرهنگ منحنط اتهام زنی حکمتیستی نه تنها مانند عابد توانچه اتهامات خود را پس نگرفتند بلکه حتی از درج به اصطلاح تکذیب نامه خود عابد توانچه در سایت آزادی بیان و پاسخهای روزبه کلانتری نیز خودداری کردند.

در زیر هر دو مطلب روزبه کلانتری که مربوط به اتهامات عابد توانچه و سایت آزادی بیان است خواهد آمد تا حتی آخرین ساده لوحان هم متوجه ماهیت کمپین کثیف حکمتیستها بشوند.

الف: اطلاعیه پیرامون شایعات منتشر شده توسط وبلاگ "تکروی" ظاهرا در یکی دو روز اخیر وبلاگی با نویسنده نامعلوم به نام "دآب تهران" ایجاد شده است که حاوی اطلاعات در مورد بعضی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و وابستگان آنهاست و مسایلی را به برخی از فعالین منتسب به این جریان نسبت داده است که تایید یا تکذیب آنها به خود این افراد مربوط است. فردی به نام عابد توانچه عضو سابق دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر با یک ادعای عجیب و غریب انتشار محتویات این وبلاگ را به من نسبت داده است. او در آخرین پست وبلاگ خود نوشته است که از آنجا که او حدس می زند که مقاله منتشر شده در وبلاگ "تریون مارکسیزم" (بیش از یک ماه قبل) توسط من نوشته شده باشد و از آنجا که او ادعا می کند وبلاگ "تریون مارکسیزم" در دقایقی از روز به وبلاگ "دآب تهران" لینک داده است (من دوشنبه بعد از ظهر به "تریون مارکسیزم" سر زدم و چنین لینکی ندیدم) ، مسئولیت محتویات وبلاگ "دآب تهران" متوجه من است! بدین وسیله من ضمن تکذیب ادعا های سراسر پوچ ایشان ، نسبت به در پیش گرفتن چنین روشهایی در مباحثات سیاسی توسط افرادی نظیر توانچه آن هم تحت عنوان "چپ" شدیداً هشدار می دهم. به راستی اگر با این استدلالات عجیب و غریب بتوان انتشار یک سری مطالب در فضای مجازی را صراحتاً و با این قاطعیت به فرد یا گروهی نسبت داد ، از کجا معلوم که راه انداختن وبلاگ "دآب تهران" کار خود ایشان نباشد؟ مگر نه اینکه او اولین فردی است که مطلب را به سطح عمومی کشانده و اتفاقاً در وبلاگ شخصی خودش و در متن همان پست به وبلاگ "دآب تهران" لینک داده است؟

به کار گیری چنین روشهای هوچی گرانه ، نخ نما ، رسوا و این سنخ پرونده سازیها و معرکه گیریها علیه مخالفان سیاسی شاید برای حکام مستبد و دستگاہهای امنیتی آنها روش شناخته شده و جا افتاده ای باشد اما به کارگیری آن توسط فردی که ظاهراً دچار عارضه مجدداً رایج شده "خود چپ پنداری" نیز هست و چند صباحی

است که پس از ترک " دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه " زیر گذر " سوسیالیزم " بساط کرده است ، عجیب به نظر می رسد . چنین افرادی با در پیش گرفتن چنین روشهایی که سوغات سنت سیاسی است که بیشتر در آن رشد و نمو یافته اند و بالغ گریده اند عملاً موجب ملکوک و مخدوش شدن حیثیت چپ می گردند و طرد و منزوی ساختن آنها توسط گرایشهای گوناگون چپ دانشجویی یک ضرورت سیاسی است .

سه شنبه ۴ تیرماه ۱۳۸۷ ، روزبه کلانتری

[/http://dsocialist.blogfa.com](http://dsocialist.blogfa.com)

ب: در مورد توطئه چینی و پرونده سازی عابد توانچه و وبلاگ " تکروی " (۲)

همان طور که در اطلاعیه قبلی ذکر کردم ، روز دوشنبه از بعد از ظهر از نگارش مطلبی در وبلاگ شخصی فردی به نام عابد توانچه در وبلاگ شخصی اش مطلع شدم . به وبلاگ سر زدم و دیدم که توانچه از " کشف " وبلاگی به نام " دآب تهران " خبر داده است که مسایلی را به برخی از فعالین دانشجویی و اجتماعی نسبت داده است . عابد توانچه با این استدلال ایجاد این وبلاگ و انتشار آن محتویات را به من نسبت داده بود (خواهش می کنم به روند این استدلال دقت کنید) : او حدس می زند که یکی از مقالات منتشر شده توسط وبلاگ " تریبون مارکسیزم " توسط من نوشته شده است و بنا بر ادعای توانچه وبلاگ " تریبون مارکسیزم " در دقایقی از روز دوشنبه به وبلاگ " دآب تهران " لینک داده است (من دوشنبه بعد از ظهر به " تریبون مارکسیزم " سر زدم و لینکی ندیدم و بعد از آن هم گردانندگان وبلاگ وجود چنین لینکی را اساساً تکذیب کردند) و نتیجه گرفته است که مسئولیت انتشار مطالب موجود در وبلاگ " دآب تهران " با من است !! و مقادیر معتناهی از واژه هایی که در انبان لغاتش به وفور یافت می شود نیز به من نسبت داده بود . سایت " آزادی بیان " در هماهنگی با عابد توانچه همان شب (دوشنبه شب) بلافاصله مطلب توانچه را با توضیحات اضافه پوشش داده بود و از آنجا که گویی این سایت مصداق " بر عکس نهند نام زنگی کافور " است با مراعات تمام ملاکهای " آزادی بیان " از درج تکذیبیه ای که من در سه شنبه صبح نوشتم و برای چند سایت (از جمله " آزادی بیان ") فرستادم خود داری نمود و حاضر نشد توضیحی از من در مورد متنی که در خود آن سایت مورد من نوشته شده بود و ادعاهایی مطرح کرده بود منتشر سازد . عمر پستی که عابد توانچه در بعد از ظهر دوشنبه نوشته بود و آن اتهامات عجیب و غریب را مطرح کرده بود به ۲۴ ساعت نکشید و به دلایل

نامعلومی صبح سه شنبه از روی وبلاگ ایشان ناپدید شد . به راستی به این اعمال جز پرونده سازی و توطئه چینی چه چیز دیگری می توان اطلاق کرد ؟
عابد توانچه در پاسخ به تکذیبیه من یعنی مطلبی که در تکذیب آنچه او به من نسبت داده بود نگاشتم ، اتهامات و فحاشیها و انگ زنیهای دیگری را به شکل مشروحتر و مفصلتر و این بار همراه با تهدید و قداره بندی تکرار کرده است . راستش عفونت کلامی که در متن او جاری است (خودتان می توانید بروید و بخوانید :
www.takravi2.blogfa.com) حتی چند لحظه هم کلام شدن با او را نیز به عملی مشمئز کننده بدل می نماید .

من در اطلاعیه اول تنها یک کلام خطاب به او نوشتم و حالا هم همان را تکرار می کنم . بر عکس آنکه ایشان خیال می کنند سر نوشت شخصیتهای سیاسی در آرشیو وبلاگ ایشان رقم می خورد و تلاطمات سیاسی معلول طوفانهای هستند که ایشان در فنجان چای خود خلق می کنند ، روشهایی نظیر پرونده و سناریو سازی بر اساس حدس و گمان ، تهدید و قداره بندی ، فحاشی و آلوده ساختن فضا و ... روشهای کشف شده توسط ایشان نیستند . غیر از دستگاہهای امنیتی حکومتهای استبدادی ، جریانات سیاسی مشخصی هم تاریخا از این روشها استفاده کردند : فاشیستها ؛ همانها که در سال ۱۹۳۳ پارلمان آلمان را آتش زدند و با انداختن مسئولیت آن به گردن کمونیستها ، دست به قلع و قمع آنان زدند . بر این اساس من به او گفتم و می گویم که او بهتر است همان " دانشجوی انقلابی خط امامی " که بود ، باقی بماند و زیر همان پرچم و به همین شیوه مالوف آن سنت سیاسی (که توانچه به آن تعلق دارد و این ، عیب هم نیست) به افشاگریهایش بپردازد نه اینکه آن روشها و سبک کار را به شکل قاچاق به عرصه فعالیت چپ وارد سازد . توانچه و پرونده سازان مشابه راه را عوضی آمده اند. هیچ کس در طول تاریخ با نشخوار اصطلاحات و سبیل کلفت گذاشتن چپ تلقی نشده است. قداره بندان، لمپنها، فحاشها، پرونده سازان و سناریو نویسان امنیتی و ... همواره رویاروی چپ قرار داشته اند و نه در داخل صفوف آن. غیر از این نکته، من در اطلاعیه قبلی، تنها عملی را که به دروغ و با یک سناریوسازی بی شرمانه به من نسبت داده شده بود را تکذیب کردم که این هم به گواهی هر انسان منصفی از حقوق بدیهی من است. من نه در آن اطلاعیه نه ادعایی در مورد خودم و سوابقم و ... مطرح کرده بودم و نه اصولا چنین ادعاهایی را دارم و نه توانچه را در جایگاهی می دانم که در مقام حساب کشی از کسی در این موارد قرار داشته باشد و در سلامت آدمی هم که به مباحثه و مجادله با او علاقه مند باشد شک می کنم. در مورد تمثیل تاریخی ای هم که در بالا ذکر شد، توضیح کوتاهی را لازم می دانم: نه الان آلمان سال ۱۹۳۳ است و

صدالبته خوشبختانه نه توان توانچه در حد و اندازه گوبلز و اس. آرهای حامی اوست. او با این روش و منش تا اطلاع ثانوی تنها یک "پیراهن قهوه ای" کوچولو تلقی خواهد شد. وضعیت کنونی او برای دوستانش رقت انگیز و نزد دشمنانش مایه انبساط خاطر است.

و اما چند کلمه با دوستانی که خود را عضو جریانی می دانند که توانچه منتسب به آن است (دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب) و تمامی آنهایی که به خاطر یک اشاره کلی در متن مقاله ای طولانی صفحه ای در مورد رابطه برخی از فعالین دانشجویی (بدون نام بردن یک نفر) با یک جریان خاص، کمپین وسیعی به راه انداختند و مقالات کوتاه و بلند بسیاری در تقبیح آن به نگارش در آوردند و انگشت اتهام خویش را به هر سو نشانه رفتند.

دلیل سکوت آنها در مقابل اعمال توانچه - که خود را عضوی از آنان معرفی می کند - چیست؟ واکنش آنها در مقابل او که علنا و به صراحت و با نام و نشان به پرونده سازی و سناریوی سازی امنیتی (در خوش بینانه ترین حالت بر اساس حدس و گمان) می پردازد و آشکارا افراد را به پرونده سازیهای امنیتی بیشتر تهدید می کند ، فحاشی می کند و انگ می چسباند چیست ؟ ریشه این منطق دوگانه در کجاست؟ آیا جریانی که یکی از اعضایش اینچنین بیمارگونه و بی پروا دست به پرونده سازی برای افراد داخل کشور می زند ، می تواند نقدی بر به کار بردن چنین روشهایی در مورد خودش داشته باشد؟

چپ دانشجویی در برهه حساسی قرار دارد و افرادی که حیات سیاسی آنها تنها در لجنزارهای فحاشی و پرونده سازی و افترا و ... میسر است ، در چنین شرایطی بیش از هر موقع دیگری تیشه به ریشه چپ خواهند زد. ناظران منصف و آگاه بدون شک منتظر موضع گیری صریح دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در مورد اقدامات پلیسی یکی از اعضای آن یعنی عابد توانچه خواهند بود. چهارشنبه ۵ تیرماه ۱۳۸۷، روزبه کلانتری

۱۱- تا آنجا که به تجربه خودم بر می گردد، از آوریل ۱۹۹۹ که از حزب کمونیست کارگری جدا شدم تاکنون همواره هدف فحاشی، اتهام زنی و دروغ پراکنی و هتک حرمت و ترور شخصیت حزبیها بوده ام اما پایبندی به منفعت کارگر و سوسیالیسم مانع از آن بوده است که خود را آلوده اضمحلال اخلاقی و فرهنگی هر سه حزب کمونیست کارگری و فعالین آن کنم. منفعت کارگر و سوسیالیسم در احتراز از آلوده شدن به فرهنگ فحاشی و تهمت زنی احزاب کمونیسم کارگری است و به همین اعتبار حتی دشنامها و اتهاماتشان کثیف و بیشرمانه آنها را نیز بی

پاسخ گذاشتم که دلایل آنرا در "فصل چهارم: اضمحلال اخلاقی حزب کمونیست کارگری" در کتاب "در این بن بست، سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه" مفصلاً توضیح داده ام.

۱۲ - رجوع کنید به رحمان حسین زاده، "مولفه جدید اوضاع سیاسی"، نشریه پرتو، ویژه نامه پلنوم، (۱۵ فروردین ۱۳۸۷ - ۳ آوریل ۲۰۰۸). این شماره نشریه پرتو ویژه داستانسرای و خودستایی حکمتیستها در ضربه ای است که جنبش دانشجویی در ۱۳ آذر ۱۳۸۶ خورده است. خواندن کلیه مطالب این ویژه نامه که حاوی توضیح موقعیت تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب پس از ضربه ۱۳ آذر است را باید به همه فعالین دانشجویی توصیه کرد چرا که امکان میدهد تفاوت حماسه سرایی حکمتیستها را با موقعیتی که در واقع این تشکل دانشجویی دارد، مشاهده کنند.

۱۳- جای تأسف دارد که حزب کمونیست ایران تسلیم این کمپین پوشالی و توخالی شد. مشخصاً بهرام رحمانی، از اعضای کمیته مرکزی این حزب، در حمله به ما با این کمپین غیر شرافتمندانه هم‌نوا شد، و شاید هم با این خیال باطل که حقیقت شکست می خورد کوشید تا در پیروزی کمپین مالا مال دروغ و ریای حکمتیستها علیه اتحاد سوسیالیستی کارگری سهمی داشته باشد. مبارکش باد.

هنگامی که محسن حکیمی با نامه سرگشاده خود از مدافعین دستگیر شدگان روز کارگر سقز خواست از شعارهای تند و تیز علیه رژیم اسلامی خودداری کنند و قوه قضائیه را رسوا ننامند، بهرام رحمانی تنها کسی بود که خارج از مجموعه رسمی هواداران لغو کار مزدی به دفاع از این نامه سرگشاده برخاست. همین بهرام رحمانی که شعارهای تند و تیز علیه رژیم اسلامی و رسوا خواندن قوه قضائیه را ناروا می داند علیه اتحاد سوسیالیستی شعارهای تند و تیز می دهد و حیثیت سیاسی آنرا برباد رفته می نامد. به همین اعتبار فحاشیهای بهرام رحمانی علیه اتحاد سوسیالیستی کارگری پاسخی لازم ندارد چون تنها افشاگر خود وی است و به چهره حزب کمونیست ایران صدمه می زند که چنین فردی را در کمیته مرکزی خود دارد.

۱۴- با ضربه ای که حکمتیستها به تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تهران زدند، طبعاً موقعیت تشکیلاتی و سیاسی مسئولین مستقیم این عرصه در حکمتیستها که دو نفر آنها کوروش مدرسی و بهرام مدرسی بودند تضعیف شده است. به همین دلیل

رهبری کمپین کثیف حکمتیستها توسط کورش مدرسی که هدفش پنهان ماندن نقش این حزب در ضربه به جنبش دانشجویی است در واقع دفاع از موقعیت تشکیلاتی و کاریبر سیاسی مسئولین مستقیم این ضربه در حکمتیستها یعنی کورش مدرسی هم هست. کورش مدرسی، همانطور که بارها نشان داده برای حفظ موقعیت خود دست به هر کاری خواهد زد و از هیچکاری رویگردان نیست کما اینکه، به گفته آذر ماجدی، در این راه حتی از کپی کردن هاردیسک کامپیوتر رفیق در بستر مرگ خود (منصور حکمت) ابا نکرد: در جریان اختلافات درونی در حزب کمونیست کارگری ایران که منجر به جدایی کسانی شد که بعدها حزب حکمتیست را ایجاد کردند، آذر ماجدی فاش کرد که کورش مدرسی از هارد دیسک منصور حکمت برای خودش کپی برداشته است. این موضوع در زیرنویس شماره ۴۱ کتاب "در این بن بست، سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه" به نقل از آذر ماجدی چنین نقل شده است: "من هیچگاه به رفیق کورش مدرسی اتهام سرقت نزد. نوشته قبلی من در آرشیوها موجود است. من گفتم که ایشان بدون اجازه از هارد دیسک کامپیوتر منصور حکمت برای خود کپی گرفته اند. و این عین حقیقت است. ایشان نه از منصور حکمت و نه از من برای این کار اجازه نگرفتند. باید یادآور شوم که در این هارد دیسک فقط آثار سیاسی منصور حکمت آرشیو نشده بود، کلیه مکاتبات شخصی و خصوصی، مالی و کاری، همه چیز در این هارد دیسک بود. فکر میکنید این نامه ها و حتی داستان ناتمام منصور حکمت که به اسم آرشیو مکاتبات شخصی کورش مدرسی و منصور حکمت چاپ میشود، از کجا آمده است؟ از هارد دیسک کپی شده منصور حکمت. اینها یک رابطه غیرواقعی با منصور حکمت برای خود میتراشند. باید از کورش مدرسی پرسید چه کسی به شما اجازه داد که تمام زندگی نادر را که کتبی شده بود، خصوصی یا سیاسی برای خود کپی کنید؟ طبقه کارگر؟" (آذر ماجدی، "ورود به جدل ناخواسته! پاسخ به اتهامات دو رفیق از حزب حکمتیست!"، ۱۸ می ۲۰۰۷، وبلاگ آزادی بیان).

هنگامی که منصور حکمت در بستر بیماری بوده کورش مدرسی "دور اندیشانه" بفکر "تهیه" ماتریالهای لازم برای آینده کاریبر سیاسی خویش بوده است! آیا واقعا حزب حکمتیست فرد مناسب دیگری برای لیدری حزب ندارد که حداقل بتواند وی را با کامپیوترهای اعضای رهبریش تنها بگذارد؟! آیا علت "مارکس زمانه" نامیدن منصور حکمت اهرمی نیست تا اینها در زمره کسانی که دارای "مراوده" با "مارکس زمانه" بوده اند قرار گیرند و "یکجاهایی" و "حفره هایی" را پرکنند؟! و یا حداقل در زمره "من آنم که رستم بود پهلوان" قرار گیرند؟"

۱۵- رجوع کنید به مظفر محمدی، "افق استراتژیک (دورنمای کار)"، ضمیمه نشریه پرتو، ویژه نامه پلنوم دهم، ۱۵ فروردین ۱۳۸۷ - ۳ آوریل ۲۰۰۸. علاوه بر این و مهمتر، رجوع کنید به مظفر محمدی، "گارد آزادی، از ذهن تا واقعیت"، ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۵ (۱۶ ژوئیه ۲۰۰۶). این مقاله که خواندن آنرا به همه فعالین جنبش دانشجویی باید توصیه کرد در واقع بروشور و راهنمای عمل حکمتیستها در ضربه زدن به جنبش دانشجویی بوده است و به همین دلیل من در ادامه این زیرنویس نقل قول های بلندی از آنرا عینا نقل می کنم. در مقاله "گارد آزادی، از ذهن تا واقعیت" هدف اصلی از تشکیل گارد آزادی بدین نحو تشریح شده است: "در حال حاضر عملیات نظامی در دستور گارد آزادی نیست. اما این فقط خصوصیت این دوره فعالیت گارد به خاطر شرایط سیاسی و اجتماعی در جامعه ما است. در صورت اجرای تهدید نظامی امریکا و خطر فروپاشی شیرازه مدنیت جامعه ایران و جنگ قومی که ناقوس شومش به گوش میرسد تعرض گارد آزادی برای دفاع از مدنیت و انسانیت و آزادی و اتحاد مردم ضروری و حیاتی است." به همین دلیل تبلیغ پیوستن به گارد آزادی توسط ارگانهای حکمتیستها بستگی مستقیم دارد به تبلیغات جنگی امریکا برای حمله به ایران. تبلیغ گارد آزادی حکمتیستها سوخت خود را از تبلیغات جنگی امریکا علیه رژیم اسلامی میگیرد. ارگانهای تبلیغاتی حکمتیستها پیوستن به گارد آزادی را هنگامی در مرکز توجه خود قرار میدهند که امریکا تبلیغات جنگی خود علیه رژیم اسلامی را تشدید کند. بعد از گزارش سازمانهای اطلاعاتی امریکا درباره فعالیتهای اتمی ایران که با کاهش تبلیغات جنگی امریکا علیه رژیم اسلامی توأم بود تبلیغ بر سر گارد آزادی بعنوان نیروی محوری حکمتیستها برای دخالت در سیاست ایران نیز به حاشیه رفت و لیدرشان علیرغم تمام فاکتها و اسناد غیر قابل انکارشان بازی اینکه ما "نگفتیم جنگ میشود یا نمیشود" را راه انداخت. اما اخیرا و دوباره با اوج گیری مجددا تبلیغات جنگی امریکا حکمتیستها هم تبلیغ گارد آزادی را از سر گرفته اند.

این همان گارد آزادی است که مهنوش موسوی عضو سابق کمیته مرکزی حکمتیستها روابط مشکوک، ناسالم و پشت پرده آن را در مقاله "راه مقابله با سناریوی سیاه، علنیت احزاب و سری نبودن روابط دیپلماتیکشان میباشد! پاسخی به اطلاعاتیه رهبری حزب حکمتیست درباره انحطاط!، قسمت اول" و همچنین در "فقط برای ثبت در تاریخ!" ۶ نوامبر، ۲۰۰۷، از جمله بدین شکل افشا کرده است: "این حزب میخواهد از یک حزب سیاسی بدل به یک گروه شبه نظامی مسلح و مخفی بشود. میخواهد به شبکه ضد انقلاب کمونیستی سر مرز ملحق بشود. روی این پروژه مدتهاست کار شده است. مگر بیخودی میشود آن را ول کرد. خودش هم اگر

اراده کند و کند، طرف ایشان در منطقه آینده ساز و ل نمی کند. عکسش در جیب ناکسانی است که حتی اگر خودش هم تزلزل کند و لش نمی کنند، میبرند تا دین آخرش سیاست و پروژه شان را عملی کند. ... پروژه بحرانسازی مسلح سر مرزهای عراق پروژه ایی است که پاشنه آشیل آن همین است که مخفی و سری باشد. من در سمینار اینترنتی خود مفصل این پروژه را شکافته ام. ببینید کسی که بخواهد بحرانسازی مسلح سر مرزها بکند نمیتواند حزب سیاسی باشد. باید شیفت بکند به یک جریان باند سیاهی مخفی، تروریست و مسلح که چتر سیاسی اش قوم پرستی است. شما بخواهی سر مرز هر کشوری کار مسلحانه بکنی، یک پشت جبهه لازم داری. هیچ دولت همسایه ایی نیست که در شرایط غیر جنگی بیاید و علنا امکانات در اختیار یک گروهی بگذارد، برود با دولت همسایه بجنگد. این در عرف دیپلماسی بین المللی یعنی اعلام جنگ! در نتیجه باید این مراودات تا جایی که ممکن است برای پیشبرد امر رقابتهای منطقه ایی زیر میزی و مخفی باشد".

خواندن نوشته "گارد آزادی، از ذهن تا واقعیت" از مظفر محمدی برای فعالین تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب باید تراژیک باشد، زیرا اکنون می توانند با تمام وجود حس و لمس کنند که تخیلات و موهومات حکمتیستها در تشریح رابطه ماجراجویانه و غیرمسئولانه فعالین جنبشهای اجتماعی و از جمله جنبش دانشجویی و گارد آزادی که در این مقاله آمده چه فجایعی ببار آورده و چه ضربه غیر قابل جبرانی به جنبش دانشجویی زده است. در بخشهایی از این مقاله آمده است:

"سازمان نظامی متشکل از توده های کارگر و زحمتکش و جوانان و زنان و مردانی که اهالی و ساکنین محلات شهرها و مناطق هستند و در همان حال مشغول کار و زندگی خویش اند در عین حال اسلحه شان را دارند و در واحدهای خود سازمان یافته اند و کنترل جایی را در دست دارند و قدرت دو فاکتویی را بوجود آورده اند... تفاوتی اگر وجود دارد در این است که عضویت در واحدهای گارد آزادی مخفی است و اسلحه ها مخفی است. اما شکل مبارزه و ابراز وجود گارد آزادی هم علنی است. آدمهایش شهروند جامعه اند، کارگر کارخانه اند، دانشجو و دانش آموز و کارمند اند، مغازه دارند، اهالی محله اند، کسانی اند که صبح از خواب بیدار میشوند و سر کار میروند و عصر بر میگردند... جواب سوال ، «گارد آزادی کجا است تا به آن بپیوندیم» داده شده است. دیگر این سوال مطرح نیست. هم اکنون حضور واحدهای گارد آزادی در میان مردم به امری واقعی تبدیل شده است. يك الگوي مبارزه اجتماعی و توده ای جلوي دست مردم قرار گرفته است. مردم انتخابش میکنند... واحدهای گارد آزادی برای حضور در محلات شهرها صدها کیلومتر راه

را نمی‌بیمایند و از میان جنگلهای شمال و یا کوهها و آنور مرزها نمی‌آیند، حضورشان با ریتم ۶ ماه و یا سالی یک بار نیست. دایما حضور دارند. مردم حضورشان را شب و روز در کنار خود احساس میکنند حتی وقتی که سلاحشان را همراه ندارند و یا کلاه مخصوص گارد آزادی را به سر ندارند. حضورشان در کارخانه و مدرسه دانشگاه و اداره و بازار و محله محسوس است. گارد آزادی یعنی همکار کارخانه و اداره و مدرسه و همسایه ام ... این واقعیتی بی‌برو برگرد است ... وقتی من با اسم و رسم واقعی عضو کارگران کارخانه و یا دانشگاه و عضو محبوب محله و عضو باشگاه و یا گروه کوهنوردی بچه‌های محل و ... هستم دیگر نیازی به خانه تیمی محکم و قرار و مدارهای مخفی و پچ‌پچ‌های زیرزمین‌ها و یا اردوگاه ندارم. خانه من همان خانواده و مدرسه و دانشگاه و کارخانه و محله ام است. بهترین دوست و حامی من مردمی است که در میانشان زندگی میکنم. کسی است که اسلحه ام را نگه داشته است ... در همان حال اگر عضوی از گارد آزادی شناخته شد و یا واحدی علنی شد و به خطر افتاد ما راه حفاظت آن و دور کردنش از دسترس دشمن را داریم و پیدا میکنیم. اما باز تاکید میکنم که بهترین ضامن حفظ امنیت گارد آزادی در اجتماعی بودن اعضای گارد است و در توده‌ای شدن آن. این را باید تامین و تضمین کنیم ... از همین حالا نشانه‌های توجه به گارد آزادی در صفوف نیروهای مسلح دیده میشود. یک افسر یا سرباز صفوف نیروهای مسلح، یک عضو یا فرمانده پاسگاه نیروی انتظامی شهری و منطقه‌ای و مرزی میتواند عضو گارد آزادی باشد. گارد آزادی تشکلی فقط برای کمونیستها نیست ... خلاصه کنم، گارد آزادی را اهالی محله، جوانان و بچه‌های محل میسازند. از همین حالا مردم محله و بخصوص جوانها یک موضوع بحث و یک اقدام انقلابی و جسورانه در پیش روی خود دارند. بحث گارد آزادی الان دیگر یک پای‌بحث دایمی میان مردم و گروههای جوان در پاتوقهای محلات و در گروههای کوهنوردی و در منازل و مدارس و دانشگاهها و در همه جا است. سوالی که فوری باید به آن جواب داد این است که چگونه این گارد را بسازیم؟ ... گارد آزادی مثلا در منطقه قلهک تهران میتواند به نارضایتی و شکایت مردم از حضور جاسوسان یا مانورهای نظامی و پلیسی و دخالت در زندگی زنان و دختران و جوانان عکس العمل نشان داده و اخطار لازم را بکند ... نمیشود بدون واحد مسلح گارد آزادی فقط بلوف زد یا با سیلی و لگد سراغ جاسوس و همکار رژیم در مدارس و دانشگاهها رفت و تنبیهشان کرد ... در دانشگاهها هم همینطور و در مدارس هم همینطور. همین انسانها و جوانهای خوشنام و خوش‌مشراب و دوست‌داشتنی اند که واحدهای گارد آزادی را در میان خودشان درست میکنند و قبل از اینکه مسلح شوند و قدرت

نمایی کنند، با محبوبیتشان، به مردم امید میدهند و متحد کردن و قوی کردنشان را متحقق میسازند. کنترل محلات از جانب واحدهای گارد آزادی در حال حاضر و بدون داشتن اسلحه هم امکان پذیر است. میتوان با ایجاد فضایی انسانی و آزاد و احترام متقابل و احترام به برابری زن و مرد و... فشار را بر ارتجاع تنگ کرد، از جولان نیروهای سیاه رژیم کم کرد و محله را تبدیل به جایی کرد که نفس کشیدن در آن برای زنان و مردان و دختران و پسران و اهالی محله ازادتر و راحت تر است. این اتحاد و همبستگی در میان مردم را باید ایجاد کرد و این کار کمیته های کمونیستی و حکمتیستها و گارد آزادی در همه شهرها و محلات و دانشگاهها و مدارس و در میان مردم است."

۱۶- برای توضیح در مورد سازماندهی منفصل رجوع کنید به رضا مقدم، "درباره سازماندهی منفصل"، نشریه کمونیست، ارگان حزب کمونیست ایران، شماره ۲۵، سال سوم، اردیبهشت ۱۳۶۵. در این نوشته مشخصات سازمانها و احزابی که قادرند خود را بشیوه منفصل سازماندهی کنند توضیح داده شده است که حکمتیستها مطلقاً فاقد آن هستند. در این مقاله از جمله آمده است: "در خاتمه لازمست تا به نکته ای در مورد تشکیلات هر می کمونیستی و تمایز آن از نقطه نظر شکل تشکیلاتی با سازمانهای پوپولیستی اشاره کنیم. یعنی بر این نکته که یک سازمان کمونیستی در شرایط ایده آل و مطلوب از هر سازمان پوپولیستی در همان شرایط مشابه "غیر متمرکز تر" است. اولترا سانترالیسم سازمانهای پوپولیستی ناشی از فقدان پیوند توده ای با کارگران در محل کار و زیست و مهمتر از آن نداشتن مواضع پایدار و سنن و روشهای عملی جا افتاده بود که آنها را وادار میساخت تا از طریق مرکزیتی که نظارت و کنترل مستقیم و روزمره بر تشکیلات دارد، مواضع روزانه و ساعتی خود را در کل بدنه تشکیلات سرعت جاری سازد."

۱۷- رجوع کنید به "بیانیه دانشجویان سوسیالیست پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و مباحثات اخیر در چپ دانشجویی"، تیرماه ۱۳۸۷، سایت دانشجویان سوسیالیست. در این بیانیه تشکل صنفی دانشجویی و اعتصاب توده ای دانشجویی مفصلاً تشریح شده است.

۱۸- برای توضیح مفصل پیرامون مغایرت اهداف حکمتیستها و تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب رجوع کنید به جهانگیر پایدار، "چپ دانشجویی بر سر دو راهی: مارکسیسم یا حکمتیسم"، وبلاگ تریبون مارکسیسم، ۱۷ تیرماه ۱۳۸۷.

در این مقاله با استناد به اسناد خود حکمتیستها نشان داده شده است که: "امر حکمتیستها در جنبشهای اجتماعی، جذب کادر حزبی، تشکیل سلولهای حزبی، تشکیل شاخه های نظامی گارد آزادی و در یک کلام تقویت حزب خودشان است و نه پیشبرد منافع این جنبشها بر طبق یک استراتژی سوسیالیستی. اظهارات کوروش مدرسی نشان می دهد که آنها حتی دغدغه گسترش مرز مجاز آزادی و بیان و ... ندارند و تنها به دنبال پوشش مناسب در جهت فربه کردن بدنه حزبی خویشند. با این محاسبه، طبیعی است که هر چه ورودی جریان گل و گشادتر و مرزهای تعریف شده هر چه مبهم تر و وسیعتر و "بی خطر" تر باشند، عرصه برای مانورهای مورد نظر آنان فراهم تر است."